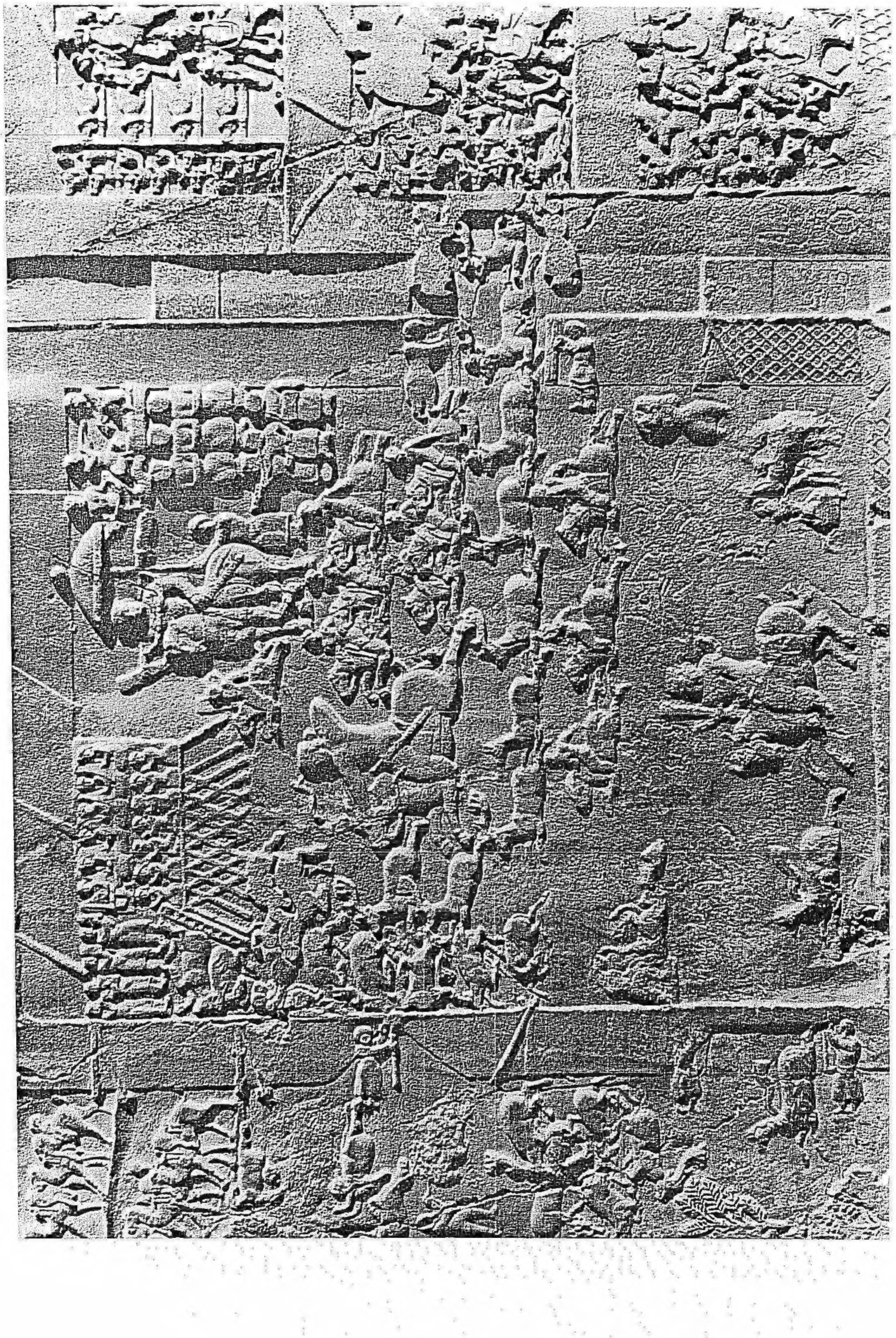

Taq-e Bostan, Hirschjagd

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

خاتم حجة الاسلام ... ملاذ الفقهاء والمجتهدين حجة الاسلام آقای آخوند ملا محمد كاظم دام الله ظله العالي

در دفتر کتابخانه ملی ثبت گردید
شماره ۳۰۱۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم

لا يخفى انه لما كان مؤلف هاتين الرسالتين الشريفتين
الربائية والرضاعية عادلاً ثقة جليلاً لاذنت له التصدي
للامور الحسبية التي لا يجوز التصدي لها لغير الحاكم الشرعي الا
باذنه فيجوز لجنابه التصرف فيها بالمباشرة وغيرها و
يجوز لغيره الرجوع الى جنابه فيها كما يجوز الرجوع اليه
في اخذ الاحكام ومسائل الحلال والحرام وكان الرجوع
الى الرسالتين فقد وجدتهما مطابقة للفتوى
او الاحتياط فلله در مؤلفهما العالم الحاج ملا
محمد هاشم وفقه الله تعالى لمراضيه وجعل مستقبل
امره خيراً من ماضيه فقد اجاد في تأليفهما واتى بما
هو فوق المراد في تصنيفهما حرره الاحقر الجاني
محمد كاظم الخراساني

محل خاتم شريف آقای آخوند دامت بركاته

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد
سید المرسلین وخاتم النبیین وعلی اهل بیته الائمة
المعصومین وحجج الله علی الخلق اجمعین ولعنة الله علی
اعدائهم اجمعین الی یوم الدین وبعد چنین گوید
این ذره بیمقدار عاصی تراب اقدام المحصلین واحقر
خدمه خدام آستانه مقدسه رضویه علی ساکنها
الف الالف الثناء والتحیة محمد هاشم ابن محمد علی
عفی الله عن جرائمهما که این رساله ایست مختصر
در مسائل واحکام ربا و رضاع که این احقر تالیف
نموده بودم ودر هنگام تشرف بعتبات عرش درجات

به

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بنظر فیض منظر بارک حجة الاسلام والمسلمین وملاذ
الفقهاء والمجتهدین حضرت مستطاب آقای صدر و
حضرت مستطاب آقای آخوند ملا محمد کاظم الخراسانی
ادام الله تعالی ظلهما العالی علی رؤس المسلمین
رسانیدم و بدستخط مبارک ایشان و شمس فلک فقاهت
امضا فرمودند عمل به این دو رساله شریفه مجزی است و جمیع
فروع این دو رساله با رأی منیرشان موافق و مطابق
بود مگر در مواقع نادره که در محالش اشاره خواهد
شد ان شاء الله تعالی و علی الله التوکل و منه نرجو
التوفیق والاخلاص فی الاعمال

رساله ربائیه

و در این رساله یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه است
اما مقدمه در بیان دو امر است اول در حرمت
ربا است دوم در فساد آن و بالمناسبه اشاره
میشود بحکم مطلق مال مغصوب **اما** امر اول بدانکه حرمت

ربا به ادله ثلاثه از کتاب و سنت و اجماع بلکه بضرورت
از دین ثابت است اما کتاب در مقامات عدیده از
کلام الله مجید اشاره بان شده است منجمله در سوره
بقره میفرماید الَّذِینَ یَاکُلُونَ الرِّبوا لَا یَقُومُونَ
اِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِکَ
بِاَنَّهُمْ قَالُوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبوا وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَ
حَرَّمَ الرِّبَا و منجمله در موضع دیگر از همان سوره میفرماید
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبوا
اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَاْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ
وَ رَسُولِهِ فَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا
تُظْلَمُونَ و منجمله در سوره آل عمران میفرماید یَا
اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَاکُلُوا الرِّبوا اَضْعَافاً مُضَاعَفَةً
و منجمله در سوره نسا میفرماید وَ اَخْذِهِمُ الرِّبوا وَ
قَدْ نُهُوا عَنْهُ و اما سنت پس اخبار معتبره بلکه
خصوص صحیحه زیاد وارد شده است که دلالت دارد بر

حرمت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حرمت ربا منجمله در کتاب مستطاب فروع کافی باسناد خود از
حضرت امام جعفر صادق ع روایت میکند که فرمودند
درهم ربا اشد من سبعین زنیة کلها بذات محرم
و منجمله مرحوم شیخ محمد حسن قده در کتاب جواهر مرسلا
روایت فرموده بل هو عند الله اشد من عشرین زنیة
بل ثلثین بل سبعین کلها بذات محرم فی بیت الله
الحرام بل للربا سبعون بابا اهونها عند الله کالذی
ینکح امه فی الکعبة و اما اجماع پس منقول از مستفیض
بلکه متواتر است که باعث علم میشود بوجود اجماع محصل
بلکه بعضی از علماء اعلام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
فرموده اند که حرمت ربا از ضروریات دین میباشد
منجمله در کتاب جواهر میفرماید اجماع مؤمنین بلکه
مسلمین است بر حرمت ربا بلکه بعید نیست که حرمت آن از
ضروریات دین بوده باشد پس داخل میشود حلال
داننده آن در زمره کافرین انتهی و منجمله مرحوم

[illegible]

کلینی

کما اینکه علامه اعلی الله مقامه در کتاب منهاج میفرماید که
حرامست ربا بضرورت از دین و مباح دانندان
مرتداست امر دوم در فساد قرض ربوی و معاوضه
ربویه است و عدم انتقال ملکیت از قرض دهنده و بایع
بسوی قرض گیرنده و مشتری و ظاهر اشتهار در اینمقام
هم بباشد چنانچه منقول از شهید ثانی نور الله ضریحه
است که ایشان در کتاب مسالک نقل فرموده اند اجماع
و اتفاق را بر فساد قرض ربوی و مرحوم آقای بهبهانی
قدس سره نیز نقل میفرماید اجماع کل مسلمین را بر فساد
و عدم نقل ملکیت در قرض ربوی و مرحوم شیخ در
جواهر در ضمن عبارتی میفرماید لظهور النص و
الفتوی فی ان الربا فی دخل المعاملة افسدها و
بعد از آنکه حرمت و فساد قرض ربوی و معاوضه ربویه
را دانستی پس بدانکه واجبست عقلا بر هر مکلفی که
مرتکب معامله یا قرضی از قرض کردنها میشود که بدا

[illegible] ... کل ذلک ... صاحب حدائق

احکام و مسائل ربا را تا اجتناب نماید از آن و اگر تعلیم
نگرفت و واقع شد در آن معاقب خواهد بود و مرحوم
آقای بهبهانی در رساله روایت میفرماید که فرمودند
اول باید فقه تجارت را یاد بگیرند و بعد تجارت کنند
والبته باید فقه تجارت را تحصیل کنند و بعد از آن
تجارت کنند بخدا قسم که ربا در این امت مخفی
است خفی‌تر از حرکت مورچه بر سنگ صفا انتهی
و مرحوم شهید ثانی از امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نقل میکند که فرمودند من اتجر بغیر علم فقد
ارتطم فی الربا ثم ارتطم بدانکه اگر کسی مرتکب حرام
شد و معاوضه یا قرض ربوی را واقع ساخت و داد
و ستد نمود جمیع احکام غصب در مال ماخوذ بربا
جاریست من جمله حرمت تصرف در آنست بلکه اگر
چه معلوم نکرده باشد ربا بودن را به اجتهاد یا
تقلید چه دانسته باشد که ربا در شرع حرام است یا نه

اگر مقصر باشد چون جاهل بحکم در اینجا معذور
نیست و اگر متصرف عالم باشد برضای مالک به
این تصرف مخصوص بر فرض علم مالک به بطلان
قرض و معاوضه در آنحال به اندازه علم برضایه
مالک تصرفاتش عیب ندارد زیاده و مجمله
ضمانست یا بمعنی که اگر عین اموال موجود است باید
او را با نماءات آن چه متصله و چه منفصله و اجرة
المثل آن بمالک بدهد و اگر عین تلف شده است
باید مثلش را اگر مثلی است و قیمتش را اگر قیمی است
با نماء و اجرة المثل تا زمان تلف به مالک بدهد
چه تفریط نموده باشد او را و چه تفریط نکرده باشد
و چه عالم باشد بموضوع که غصب بوده است و
حکم که حرمت و فساد است و چه جاهل باشد و چه
ناسی چون علم و جهل را در باب ضمانات مدخلیتی
نیست و اگر نقصی در آن واقع شده باید تفاوت و

مگر عالم باشد بفساد معامله بحیث یعنی بعد از علم بفساد بنای بر تصرف بمال غیر نماند در صورت عدم حرمت خود بمال الملک قبل از آنکه او را منع کند ظاهر است بمال نماند که [illegible] منه

ادش

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ارش را بمالک بدهد والله العالم تنبیه چون
حرمة وفساد قرض ربوی ومعاوضه ربویه را دانستی
ودانستیکه مأخوذ بآن در حکم مغصوبست پس بدانکه
حکم مال مغصوب نظر بدانستن قدر مال وندانستن
وشناختن مالک ونشناختن آن مختلف میشود
وآن شش قسمست قسم اول آنکه قدر مال حرام را بداند
وصاحبش را هم بشناسد شخصاً باید عین او را اگر
موجود است ودر صورت تلف مثل او را اگر مثلی است
وقیمتش را اگر قیمی است با نماآت متصله ومنفصله
اش بمالک بدهد واگر آنمال را مخلوط وممزوج با
مال حلال خود کرده است بنحویکه ممکن نباشد تمیز
از یکدیگر تمام آنمال مختلط قهراً مشترک میشود بین
مالک وغاصب واحکام مال مشترک را دارد چه
خلطش اختیاری باشد یا اضطراری اینها همه
درصورتیستکه مالک انکار ننماید که از من نیست

۱ واگر املاک وضیعه را [illegible] باشد مثل آنکه [illegible] باشد [illegible] اصفهان بعوض [illegible] بوده مالک [illegible] مال مالک [illegible] کرباذان [illegible] طاب ثراه

۲ اگر خلط بغیر جنس کرده باشد در بعض صور از حکم تلف [illegible] ایجاد [illegible] بعید نیست [illegible] مابین اخذ بدل یا شریک بودن [illegible] طاب ثراه

واگر انکار نمود پس اگر احتمال میدهد که او خود مالک
باشد محکوم است بملکیت خودان واگر قاطع است که
از منکر است بیکقسمی داخل در راه والش نماید قسم
دوم انکه قدر مال الحرام را بداند وصاحبش را
بشناسد در عدد محصوری پس واجبست رسانید
اثر انها لک با امکان بنحویکه در قسم اول ذکر شد
واگر بعضی ادعا نمودند که این مال از ما هست و ثابت
نمودند ادعا خود را واجبست دادن مال را بایشان بعضی
واگر هیچ یک ثابت نکردند و یا هر یک گفتند که تمام
این مال از ما هست یا همه گفتند نمیدانیم از ما هست
یا نه پس اگر ممکنست از همه اخذ تخلص بنحو است بقدر امرهم
اینکه همه راضی بشوند بدادن مال را بفقیری یا به بخشند
بخودان یا در بین خود شان قسمت نمایند باید از همه
انها تخلص بجوید و ذمه اش را فارغ نماید واگر ممکن
نشود تخلص از همه بنحو ایمقدار پس باید از همه تخلص

بجویند و گویا دادن این مقدار را به هر یک از آنها لکن آنکه
نمیدانند که از او است نمیتوانند بگیرند قسم سوم آنکه
قدر مال الحرام را بدانند و مالکش را اصلا نشناسد یا
در عدد غیر محصوری بدانند باید استعلام نماید از مالک
و بعد از یأس از مالک باید تصدق بدهد او را از
جانب مالک و احتیاط آنستکه او را بغیر سادات بدهد
با استیذان از مجتهد جامع الشرایط قسم چهارم آنکه
قدر مال الحرام را ندانند اما مالکش را شخصاً بشناسد
اعم از آنکه با مال الحلال خود مخلوط کرده باشد یا نه
و ایضاً اعم از آنکه بر فرض خلط مقدار را اصلا ندانند
یا اجمالاً بدانند که از خمس کمتر است یا زیادتر اما تفصیلا
ندانند که چه قدر است پس در این قسم چند فرض تصویر میشود
فرض اول آنستکه شان غاصب و کسی که مال در عهده
او است مثل وارث غاصب مثلا در این باشد که ابا ا
بر ذمه او یا مورث او تعلق گرفته اقلست یا اکثر اوی

اکتفا بقدر متیقنست که اقل باشد چه بالکلیه نفی
زاید باشد یا نه مثل انکه نمیداند یکتومان یا دو
تومان زید مدیونست و زید هست یا یکتومان یا دو تومان بذمه
مدیون زید بوده فرض دوم انستکه شک بنماید
که چه مقدار از دین معین را ادا نموده اقلش را یا اکثر
شرا مثل انکه یکتومان از زید مدیونست بود نمیداند
یکقرانش را ادا نموده یا دو قرانش را اینجا باید بمقتضای
اصل بگوید اکثر را مدیونست هستم که نه قران بوده باشد
فرض سوم انستکه شک غاصب در این باشد که ایا
چه مقدار از مال موجود دیگر در دست من است مال
زید است یا زهم اقوی اکتفاء بقدر متیقن است
مثل انکه نداند از این صد تومانیکه در دست او هست
یکتومانش مال زید است یا دو تومانش یکتومان
مال زید خواهد بود اگرچه زید ادعاء دو تومان را
داشته باشد لکن احتیاط بدادن مقدار زائد مطلوبست

اگرچه در صورت جهل هر دو طرف زید نمیتواند زاید
را بگیرد فرض چهارم اینست که شک در دو وجود باشد
بعد از علم بانکه احد هما مال زید است نه در مقدار
از یک موجود مثل انکه نداند مغصوب گاو هست یا
گوسفند موجود بین کیسه ضد تومانیست یا دو تومانیست
که هر دو موجود باشند یا در موجود دو تالفی باشد
مثل انکه نداند مغصوب و مال غیر گاو موجود است
یا گوسفند تلف شده یا مغصوب اشرفی موجود یا قران
تالف یا در دو تالفی که مثلی باشند مثل انکه نداند
مغصوب و مال غیر که تلف شده است اشرفی بوده است
یا لیره یا در دو تالفی که یکی مثلی است و دیگری قیمی
مثل انکه نداند مغصوب و مال غیر که تلف شده است
گوسفند بوده است یا لیره یا در دو تالفی که هر دو
قیمی باشند مثل انکه نداند مغصوب گاو و تلف شده است
یا گوسفند تلف شده یا ان یکمرغ بوده یا ان دو مرغ

دیگر که هر سه تلف شده اند یا معیوب شده بوده یا کو
بزرگ که هر دو تلف شده اند پس در جمیع این پنج صورة
باید کسی که مال غیر در نزد او بوده است چه بعنوان
دین و چه بعنوان غصب و چه بعنوان دیگر که فعلا
باید از عهده برآید برائت ذمه یقینی حاصل نماید و
بر مالک هم حرام است زیاده از مقدار دیگر معلوم
اخذ و تصرف نماید پس باید طرفین بین خودشان
صلح نمایند و اگر یکدیگر نکنند و برای مبارک
سرکار آقای صدر مد ظله العالی در صورتیکه اجیره
که شک در دو قیمتی بوده باشد که تلف شده باشد
دادن قیمت اقل کافی است و این مسئله از موارد یست که
رأی مبارک آقای صدر و آقای آخوند متع الله المسلمین
بطول بقائهما مختلف است قسم پنجم آنکه قدر مال حرام
را نداند اما مالک را در عدد محصوری بشناسد لکن
از آنکه آن مال حرام مختلط با مال حلال خود باشد یا نه

[illegible] ... بقاء عین ... است بلکه ... تلف احدهما یا هر دو ... در صورت ... ولذا تردد بین قیمت یوم ... یوم التلف یا یوم الغصب یا اعلی ... [illegible]

وایضا بر فرض خلطش اعم از آنکه قدر مال الحرام را اصلا
نداند یا اجمالا بداند که از خمس مال مخلوط است زیاد
تر است یا کمتر پس در تعیین مقدار آن تفصیلی است
آنکه در قسم چهارم ذکر شد و در تعیین مالک رجوع
شود بآنچه در قسم دوم ذکر شد حرفاً بحرف قسم ششم
آنکه قدر مال الحرام را بداند و مالکها هم اصلا نشناسد
یا در عدد غیر محصوری بداند پس اگر مال الحرام را با مال
حلال خود مخلوط نکرده باشد بنوعی خلطی که از یک
دیگر امتیاز داده نشوند باید بعد از یأس از مالک
از جانب او تصدق بدهد واحوط آنست که او را غیر
سادات بدهد باذن مجتهد جامع الشرائط چنانچه
در سابق ذکر شد و در تعیین مقدار حکم چنانست که
در قسم چهارم بیان شد و اگر با مال حلال خود مخلوط
کرده باشد پس اگر قدر مخلوط مجهول باشد که نداند
کمتر از خمس مجموع مال مختلط است یا مساوی یا زیاد

منه
با ملاحظه آنچه در حاشیه ذکر شد ظ طینا

۲
مگر آنکه بداند مستند بوده است ظ طینا

با آنچه در حاشیه ذکر شد ظ طینا

پس خمس از مجموع مال را بدهد و ما بقی حلال خواهد
بود و نصف از خمس مال سادات است و نصف دیگر از
مال امام علیه و علی آبائه الاف التحیة والسلام
میباشد و در زمان غیبت باید بمجتهد جامع الشرائط
بدهد و اگر یقین بداند که مال حرام از خمس مجموع
کمتر است یا بیشتر آن را تصدق بدهد و احتیاط
آنستکه آن را بغیر سادات بدهد باذن مجتهد جامع
الشرائط و در تعیین مقدار حکم چنانستکه در قسم
چهارم گذشت و اگر بداند که قدر مال الحرام مساوی
یا خمس مجموع مال است از فرض مسئله بیرون خواهد شد
و داخل در قسم سوم خواهد شد که قدر مشترا میداند
و مال کرا نمیشناسد والله العالم باب اول در
معنای ربای محرم است اما معنای ربای قرضی محرم
آنستکه کسی چیزی بکسی قرض بدهد یا معامله کند
کردن طلبیکه حالست بدهد و شرط نماید زیاد

[illegible]

بعنوان

عینی از همان جنس یا جنس دیگر را و لو انکه چیز نفعی از
برای قرض ده نشود عرفا پس اگر قرض ده بگوید صد من
گندم دیمه بقرض میدهم بشرط انکه صد و پنج من
گندم ابی که در نفع و قیمت با صد من دیمه یکی است عوض
بگیرم حرام و مفسد خواهد بود یا شرط نماید نفع دادن
او را بنوعی منفعتی که مقابل ان در عرف مال صرف
نماید و لو انکه زیادی عینی نباشد پس اگر قرض
ده بگوید بقرضت میدهم بشرط انکه یک قران از
برایمن بخوانی یا بشرط انکه خانه ات را با قل از اجرة
المثل بمن اجاره بدهی یا بشرط انکه با من معامله محاباتی
نمائی یعنی چیزی که قیمت زیادی دارد بقیمت کمی
بمن بفروشی یا چیزی که قیمت کمی دارد به قیمت زیادی
از من بخری یا بشرط انکه چیزی از مال خود بمن مجانا
ببخشی یا بعوض کمی و امثال اینها حرام و مفسد خواهد
بود و از این قبیل است انچه در میان بعضی از جهال

مفسد بودن معلوم نیست فی ظنّنا

مفسد بودن معلوم نیست فی ظنّنا

عند اولست که دویست تومان مثلا بدکاندار قرض
میدهند وطفلشانرا نیز داو بشاگردی میگذارند
که ماهی سه تومان باو اجرت بدهند وحال آنکه مزد
آن طفل ماهی یکتومان بیشتر نباشد بلی اگر اجاره بدهند
طفلش را هر ماهی بسه تومان مثلا وشرط نمایند بر او
که دویست تومان مثلا بقرض مستاجر بدهد باکی ندا
ولو اجرت طفل ماهی یکتومان باشد چنانچه در علاج
ها باز ذکر خواهد شد انشاء الله وبدانکه حرمت ربای
قرضی اعم از آنستکه از جنس مکیل باشد یا موزون
یا معدود یا مزروع یا از اجناسی باشد که معامله
اش بمشاهده و رؤیت است یا بحساب فنجان و ساعت
مثل آنچه مثلا در بعضی از بلاد است و ایضا اعم از
آنستکه شرط نفع در ضمن قرض دادن بشود یا قبل
از قرض قرار نفع را بگذارند و قرض را مبنی بر آن
قرار داده واقع بسازند واما اگر هیچ شرط نفع در بین

نشود

نشود نه قبل القرض و نه در ضمن قرض اما قرض ده
مطمئن است که قرض گیرنده نفعی باو میرساند که از قبیل
دواعی و سبب قرض دادن بشود انوقت ضرر ندارد
و حرام و مفسد نخواهد بود و اینها اعم از انستکه قرض
معاطاتی باشد یا صیغه خوانده شده باشد و اگر
شرط کند در ضمن قرض دادن رهن دادن از برای
همان قرض را یا ضامن و کفیل دادن از برای انرا یا
انکه بگوید به قرضت میدهم بشرط انکه تو هم بقرض
مرا بدهی یا بگوید بقرضت میدهم بشرط انکه فلان
مال را ایمن بفروشی به قیمت سوقیه اش یا اجاره
بدهی به قیمت خودش هر چند قرض گیرنده اراده فروش
و اجاره دادن نداشته باشد ضرر ندارد و حرام
نیست بلکه مطلق شرایطیکه از برای نوع مردم نفع
ندارد و اما از برای شخص قرض ده نفع داشته باشد
ضرر ندارد مثل انکه صد من گندم دیمه به قرض بدهد

بشرط آنکه در عوض صد من گندم دیمه از فلانه
مزرعه بگیرد که وزناً و قیمتاً و رغبةً یکی است اما
قرض دهنده محتاج بر خصوص آنست و بحال اداء آن گندم
انفع است هر چند احتیاط بترک این نوع از شرائط
مطلقا اولیست ش کذا صرح بلد و حرام نخواهد بود
اگر قرض بدهد در بلدی یا در زمانی و شرط نماید
تسلیم نمودن در بلد دیگر را یا زمان دیگر را که
انشاء دیانت زمان و در آن مکان انفع است مثل آنکه بلد
ابره در مشهد مقدس به قرض بدهد که قیمتش
چهل و شش قران است بشرط آنکه در مکه معظمه پس
بگیرد که قیمتش پنجاه قران است یا در تابستان که ذغال
سه من یک قران است قرض بدهد بشرط آنکه در زمستان
که دو من یک قران است پس بگیرد و اما معنا و یا معاوضی
که مفسد معاوضه است آنست که چیزی را که مبایعه
اش بکیل یا بوزن بوده است در عهد خاتم النبیین صلی

الله

با الله علیه و آله اگر معلوم باشد عهد آنحضرت یا نزدیک
معامله اگر عهد از حضرت معلوم نباشد معاوضه
نمایند بهمان جنس در حالتیکه در احد العوضین زیادتی
عینی بوده باشد از همان جنس یا جنس دیگر یا معاوضه
نمایند بتساوی و شرط منفعتی نماید که مالیت داشته
باشد یعنی منفعتی که در عرف در ازاء اموال صرف بشود
اعم از آنکه معاوضه و مبادله بعنوان بیع باشد و یا
بعنوان صلح یا هبه معوضه و ایضا اعم از آنکه از زیادتی
عینی یا وصفی در مقابل سکه سلطانی واقع بشود
یا مقابل صحت و یا ساختن و زحمت کشیدن یا امر غیر
یا در قبال هیچیک از اینها واقع نشود پس نقره و قرا
مسکوک باید برابر معاوضه شود و همچنین قران
شکسته با قران صحیح هر چند قران فعلا معدود است
اما اصلشان موزون است که نقره باشد و همچنین
است طلای ساخته و طلای ناساخته و گندم

وانی که باید در همه اینها بمسامحی معاوضه نماید
وجائز نیست در مقابل سکه در مثال اول وصحت
در مثال دوم وعمل وساختن در مثال سوم و
مرغوبیت در مثال چهارم چیزی علاوه کرده شود
چه بعنوان معاوضه چه بعنوان شرط پس معلوم شد
که اگر صد من گندم دیمه را بصد من گندم آبی معاوضه
نمایند بشرط حمالی یا بشرط آرد کردن یا بشرط آنکه
قدری از زمان در خانه او باشد حرام و فاسد خواهد
بود زیرا که شرعاً در ازاء هر یک از اینها اجرتی حاصل
میشود و ربا لازم می آید و همچنین معلوم شد
که حرام است معاوضه نمودن صد من گندم حال را
با صد من گندم موجل زیرا که قدری از جنس موجل در
مقابل اجل واقع میشود و ربا لازم می آید بلکه اگر
صد من گندم حال را با صد من دیگر که آنهم حال باشد
معاوضه نماید و شرط نماید بتعجیل نمودن در اداء

...ء و جنس با شرط نماید بیع یا اجاره نیز اقیل یا
... از متعارف فوائد عادیه داد نیز باز هم حرام و
مفسد است چون همه اینها منفعتی هستند که عقلا در
ادای آن مال الصرف میکنند **باب دوم** در تنبیه
بر امور یست که لابد است از تنبیه بر آنها و آن پنج
امر است امر اول در تفاوت بین ربای قرضی و
ربای معاوضی است و آن در سه جهت است اول
آنکه ربای قرضی در مکیل و موزون و مزروع و معدود
و اجناسیکه بر رویه داد و ستد میشوند مثل هیمه یا
بحساب آنچنان داد و ستد میشوند مثل اشجار مثلا حرام
و مفسد است پس اگر ده ذرع کرباس بقرض بدهد بشرط
آنکه دوازده ذرع باز پس بگیرد یا صد عدد جوز به
قرض بدهد بشرط آنکه صد و ده عدد باز عوض بگیرد
حرام و مفسد خواهد بود **دوم** ربای معاوضی
مختص است بمکیل یا موزون و در سایر اشیا جاری نمیشود و حرام

له
گذشت اشکال
در مفسدیه
ظطنا

نیست پس معاوضه نمودن دو عدل هروی را به
عدد عیب ندارد و ایضاً معاوضه یک ثوب را
بدو ثوب مثلاً یا یک مشک ابر را بدو مشک آب
عیب ندارد و اگر جنسی فعلاً معدود است اما در
اصل موزون بوده است مثل قران و اشرفی و
پول سیاه ربا در آنجا نیست و اگر در بلد جنسی مکیل
یا موزون باشد و در بلد دیگر معدود پس اگر
بعهد رسول الله ص معلوم باشد متبع همان است و
اگر معلوم نباشد احوط الحاق آنرا هست بمکیل و موزون
و اگر در حالی مکیل یا موزون باشد و در حال دیگر
معدود مثلاً نظیر خیار و بادنجان در بعضی از بلاد
که اول نوبرشان معدود است بعد که زیاد شد موزون
میشود حکم آن حکم موزونست علی الاحوط و اگر یکطرف
موزون باشد و طرف دیگر مکیل از همان جنس مثل اینکه
فرض بشود شیر و روغن گوسفند مثلاً که یک جنسند

له
لکن بعید نیست
که با اختلاف بلاد
و عدم معلومیت تا
رسول صلعم حکم اهل
اغلب باشد و در
اغلبیت هر بلد حکم
خود داشته باشد
ظ مدظله

و

وأولی مکیل است و در دومی موزون پس احتیاط آنست که
زیادتی در وزن نداشته باشند اگرچه به حسب
کیلشان زیادتی بوده باشد و اگر یکطرف مکیل یا
موزون باشد و طرف دیگر معدود یا مزروع مثل
معاوضه نمودن جامه پنبه را با خود پنبه یا کاغذ را
یا ابریشم مثلا پس اگر با تساوی در وزن باشد معامله
اش بی اشکال است و با زیادتی در یکطرف هم باکی
ندارد اگرچه احتیاط در ترک است و اگر یکطرف مکیل
یا موزون حقیقی باشد و طرف دیگر حکمی یا هر دو
طرف حکمی باشد مثل معاوضه گوشت گوسفند
را با خود گوسفند و معاوضه نمودن میوه سر درخت
یا میوه چیده یا میوه نچیده از همان جنس پس معاو
گوشت از حیوان مأکول اللحم یا خود حیوان جایز نیست
تا بیرون نه بتفاوت هرچند خود حیوان مکیل یا
موزون باشد چون مخصوصاً نهی از او وارد شده است

واحوط ابر است که در هر دو مکیل باشند نه ملتا

پس ابهم کنعبد دخل بر باندارد و هم چنین در خرما و زرع کندم نظر طما

و همچنین جایز نیست معامله خرمای سر درختی
را با مقداری از خرمای غیر همان درخت مگر در عریه
که آن تفصیلی دارد و جایز نیست معامله گندم درو
نکرده را با مقداری از گندم همان زرع پس اگر بگوید
خرمای سر این درخت را بتو فروختم بده بمن از خرمایی که
از خود این درخت بعمل آید یا بگوید گندم این زرع را
بتو فروختم بصد من از گندم خود این زرعه بیعش فاسد
خواهد بود و بعضی ازان چنانچه در اخبار تصریح فرموده
اند از آنستکه اتحاد ثمن و مثمن میشود و از عموم تعلیل
استفاده میشود عدم جواز بیع مطلق میوه سر درختی
با مقداری از میوه همان درخت و عدم جواز بیع مطلق
زراعت درو نکرده را با مقداری از زرع همان
زراعت که هنوز درو نشده است علی ما هو الاقوی
و اما بیع ثمره ای که بسر درخت است با مقداری از ثمره
ای که از جنس خودش باشد که بر سر درخت دیگر باشد

یا چیده شده باشد و همچنین بیع زرع درو نکرده
را با مقداری نیز زرعیکه از جنس خودش باشد چه درو
کرده باشد یا درو نکرده باشد از مزرعه دیگر و
هر دو تخمین بشوند پس اقوی جواز است اگرچه احوط
ترکش است اعم از اینکه آن ثمره خرما باشد یا غیر آن و
آن زرع هم گندم باشد[له] یا غیر آن و لکن آقای صدر
دامت برکاته در بعضی از صور این دو فرض اخیر
نیز جایز نمیدانند معامله را چه برابر بشود تخمیناً
یا بتفاوت و اینمورد هم از مواردیستکه رأی مبارک
سرکار آقای صدر دامت برکاته و سرکار آقای آخوند
ملا محمد کاظم ادام الله تعالی ظله العالی مختلف است
تفاوت دوم آنکه در قرض شرط منفعت ولو زیادی
عینی نداشته باشد و شرط زیادی عینی ولو منفعتی
نداشته باشد حرام است و اگر قرض ده منفعتی ببرد
یا زیادی عینی ببرد بدون شرط ضرر ندارد و حرام

[له] در خصوص خرما و گندم اقوی عدم جواز است ظله [illegible]

نخواهد بود بلکه مستحب است که قرض گیرنده نفعی بدهد
ولکن مستحب است که قرض دهنده نگیرد و اگر گرفت بعنوان
طلب خود حساب کند و در معاوضه زیادتی عینی
بعنوان معاوضه حرامست چه ازدیاد احد عوضین را داخل
کند یا شرط نماید ازدیاد در ضمن معاوضه اما زیادتی
عینی بجا نیاید بدون دخول در معاوضه و بدون شرط
و زیادتی وصفی چه با شرط باشد یا بدون شرط
ضرر ندارد و حرام نیست تفاوت سوم آنکه در قرض
شرط اجل و تاخیر شرعاً ضرر ندارد چون شرعیت قرض
مبنی بر تاخیر است و اما در معاوضه شرط اجل باطل
و حرامست چون قسطی از ثمن بازاء مدت اجل واقع می
میشود هرچند کم باشد و ربا لازم میاید پس معاوضه
صنف کنند نقد را بصنف کنند که بکاهد حرام است
و باطل چون قسطی از ثمن در مقابل اجل واقع میشود
و ربا لازم می آید اهم فرق ها بدانکه در قرض شرط

زیادتی وصفی با شرط مشکل است و در العقود دیدیم که جایز است فرق بیست نا بین بیع و قرض پس تفاوت دوم نا بین قرض و بیع تمام نیست ظ طنا

نفع دادن قرض کیرنده بقرض دهنده مفسد و حرام است و اما
شرط نفع دادن قرض ده بقرض کیرنده چه در ابتداء
باشد یا در اداء بتعجیل کرفتن ثمن موجل باشد ضرر
ندارد و مفسد نیست اعم از انکه نفع قرض کیرنده باسقاط
بعضی از دین باشد یا نفع خارجی باشد پس اکر بکوید
بقرض میکیرم بشرط انکه فلانه قدر شرا این ببخشی
یا فلانه چیز را این بدهی یا انکه طلبکار بکوید دینی را
که باید بیکماه دیکر بدهی نقدا بده و فلانه قدر را
کم میکنم یا فلانه چیز را بعوض میدهم یا قرضدار
بکوید نظیر اینها ضرر ندارد و مفسد و حرام نیست
امر سوم دانسته شد که ربای در معاوضه وقتی
خواهد بود که هر یک از طرفین یک جنس باشند
و در احد الطرفین زیادتی مالی بوده باشد اعم
از انکه زیادتی از همان جنس باشد یا از جنس دیکر و
اکر هر یک از طرفین دو جنس باشند متماثل و یک

طرف کمتر باشد از طرف دیگر و لو در هر دو جنس
ربا خواهد بود مثل آنکه معاوضه نماید صد من
گندم و یکقران را با صد و ده من گندم و دو قران
چون هر جنسی قران عوض جنس مخالفیکه در مقابل آنست
واقع میشود و لو قصد متعاملین نباشد مثلا
در این مثال مذکور صد من گندم مقابل دو قران واقع
میشود و یکقران مقابل صد و ده من گندم اگر یک
طرف یکجنس باشد و طرف دیگر هم آن جنس و جنس دیگر
پس اگر جنسیکه در هر دو طرف هست در طرفیکه خود
او تنها است بیشتر باشد از اینکه در طرف مقابل آنست
که دو جنس است معاوضه اش ضرر ندارد و حرام
نیست مثل آنکه نود من گندم و یک قران را معاوضه
نماید با صد من گندم چون نود من قران در مقابل
نود من واقع میشود و یکقران مقابل ده من و اگر مساوی
باشد یا کمتر ضرر دارد و ربا خواهد بود مثل آنکه

در طرفی صادر گندم با بودن گندم باشد و در
طرفی یکی صد گندم و یکی از و در مقام بیان چاره
های ربا انشاء بهتر واضح خواهد شد امر عشرم
بدانکه در معاوضه دینویه و قرض دنیوی علاوه
بر حرمت نقل و انتقال هم اصلا واقع نمیشود و انچه
عنوان قرض دنیوی و معاوضه دنیویه داد و ستد
شود در دست گیرنده اش حکم مغصوب را دارد که
منافع و غرامات مال مالکش هست و گیرنده ضامن
عین و منافع او خواهد بود نه انکه حکم مال امانت را
داشته باشد و تصرفات گیرنده هم در اینجا بی معنی خواهد بود
مگر از تصرفاتیکه علم داشته باشد برضایت مالک
بر فرض علم مالک به بطلان قرض و معاوضه نیز
بدانکه عالم به حکم تکلیفی و وضعی با جاهل بان در
این مقام یکسانند اگر جاهل مقصر باشد و اگر جاهل
قاصر باشد در حکم تکلیفی در این مقام [illegible]

گذشت که دنیوی [illegible] اظهر [illegible] داده [illegible] مالک [illegible]

معذوراست واما در حکم وضعی احوط آنکه نبوده باشد
اقوی عدم معذوریت است در این مقام چنانچه
بنابر مقامات معذور نیست اگرچه بعضی از علما
فرموده اند که در خصوص این مقام معذوراست بدلیل
آیه مبارکه فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما
سلف وامره الى الله امر نهم بدانکه مراد از اتحاد
طرفین در یکجنس که ربا دادن با شرط نفع معاوضه
آن حرام وفاسد است نه اتحاد در اسم ولفظ است و
لهذا معاوضه گوشت گاو وگوشت گوسفند بازیادتی
در یکطرف با شرط منفعه حرام نیست با آنکه هر دو
یک اسم دارند ومعاوضه گندم وجو بازیادتی در
یکطرف با شرط منفعه حرام است با آنکه دو اسم دارند
ونه مراد اتحاد طرفین است در جنس عامیکه در تحت آن
انواعیست ولهذا معاوضه برنج وگندم بازیادتی
عینی در یکطرف با شرط منفعه حرام نیست با آنکه هر دو

هرگاه ربا دهنده
غالب باشد بحرمت
نزد او ثابت شده
...
...
...

والطعام مینامند بلکه مراد از اتحاد در انقسام یکی از سه
شق است اول اتحادیستکه در بین دو فرد از یک نوع
میباشد مثل اتحاد گندم دیمه و آبی و خوب و بد
آن که نوع همه گندم است و مثل اتحاد افراد طلاها
و افراد نقرها و افراد جوها و افراد مسها و مثل اتحاد
افراد رطبها با یکدیگر و اتحاد افراد و اقسام انگورها
با یکدیگر و هکذا سایر میوها و مثل اتحاد شیر گاو
و گاو میش و مثل اتحاد گوشت گوسفند و بز و گوشت
گاو و گاو میش و هکذا سایر اجناس دویم اتحادی
است که در بین دو فرع از یک نوع میباشد مثل اتحاد دوغ
گوسفند با ماست او و پنیر او و کشک او و دوغ او که
همه فروع شیر گوسفند هستند و مثل اتحاد فروع
شیر گاو که نوع همه شیر گاو است و هکذا سایر امثله
سوم اتحادیستکه بین نوع و فروع او میباشد مثل
اتحاد شیر گوسفند که نوع است با فروعش که ماست و

پنیر آن و کشک آن و روغن آن باشد و همچنین شیر
گاو با فروع آن و مثل اتحاد انگور با فروعش که شیره
و آب غوره و سرکه و مثقالی آن باشد و همچنین خرد
و سایر میوه جات با فروعشان و مثل آنچه دکنده
که نوع است با فروعش که ذغال باشد و قس علیه سایر
الامثله الحاصل در جمیع امثله این شقوق ثلثه معاوضه
نمودن فردی را با فرد دیگر که فروعشان یکی باشد یا فرعی
را با فرعی که از یک نوع باشند یا فرعی را با نوع خود
با تفاوت حرام است و فاسد پس معاوضه نمودن
صد من انگور حسینی با صد و ده من انگور عسکری مثلا
یا صد من گندم دیمه را با صد و ده من گندم آبی از امثله
شق اول است و حرام و فاسد و معاوضه نمودن یک من
روغن را با ده من پنیر که هر دو از گاو مثلا باشند از
امثله شق دوم است و حرام و فاسد و معاوضه نمودن
[illegible] با صد من [illegible] از امثله شق سوم است و حرام

و فاسد که صحیح نیست سابقا اشاره وانا بشرط
معامله شان جایز است واشکالی ندارد اگر در رطوبت
و جفاف مثل هم باشند واگر مختلف باشند مثل
رطب با خرما وانگور با نان وماست با دوغ وانگور
با کشمش وامثال اینها معامله شان بسبب اشکال است هم
برابر وهم بتفاوت پس باید در مقام معاوضه
ضم ضمیمه بشود تا معامله شان بی شبهه صحیح بشود و
معلوم شد که معاوضه گوشت گوسفند را با گوشت
گاو و روغن وماست وشیر وپنیر گوسفند را با
روغن وماست وشیر وپنیر گاو با زیادتی در
یکطرف با شرط منفعه ضرر ندارد و ربا لازم
نمی آید چونکه دو جنس هستند وبدانکه جو و گندم در
اینمقام شرعا یک جنس میباشند که ربا در اینها
حرامست پس اگر صد من گندم را معاوضه نماید به
صد وده من جو حرام وفاسد است وبنا براین ضرر ندارد

بخلاف باب زکوة که در اتحاد و جنس میباشند و
مرتکب علیحده باید بحد نصاب شرعی برسند تا زکوة
واجب شود باب سوم در چاره‌ها و علاجها
که علمای اعلام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین از برای
تخلص از ربا بیان فرموده اند و آنها هفت علاج است
علاج اول که هم در ربای قرضی و هم در ربای معاوضه
میباید آنست که قرض ده شرط نکند نفع او تبرعا
قرض بدهد و معامله را با خدا بکند که در سوره
مبارکه بقره میفرماید مَن ذَا الَّذِی یُقرِضُ اللهَ قَرضًا
حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ اَضعَافًا کَثِیرَةً و در کتاب جواهر
میفرماید روایت است درهم الصدقة بعشرة والقرض
بثمانیة عشر و بعد قرض کردن منفعت تبرعا بقرض ده
بدهد چنانچه فقها هم مستحبست که قرض گیرنده نفعی بقرض
ده بدهد اگرچه بر قرض ده مستحبست که نفعی نگیرد
و اگر گرفته باشد مستحبست که با قرض خود حساب کند

و همچنین در مقام معاوضه او را نیز راسی واقع
بسازند و زیاده را بلون مقابل ببخشد تا مثلاً
اگر بخواهد دو قران پنج شاهی با دو قران کهنه کم وزن
زیادتر است معاوضه نماید دو قران پنج شاهی را معاوضه
نماید با آنچه مقابل او هست از دو قران کهنه بدون
شرط نفع و بعد از وقوع معاوضه دو قران کهنه
کم وزن زیادتر است مال هر دو میشود مشاعاً بالعدل
صاحب دو قران کهنه اگر بخواهد زیاده را ببخشد
بر انطرف مجاناً و همچنین اگر نفع عینی خواهد است
شرعاً فجاناً به او برساند بدون شرط و این علاج مطرد
نمی آید چه زیاده متصله باشد و چه منفصله و چه
قدر زیاده معلوم باشد یا مجهول نباشد علاج
دوم که آنهم نیز در هر دو می آید آنستکه نقد ادر
ضمن عقدی بصاحب پول برساند و قرض الحسنه
یا معامله نسیه را سر راه در ضمن العقد شرط بنماید با او

در ضمن صلحی حقی از حقوق مالی خود که بر او دارد و
اتی بل صلح هست شرط نماید مثلا قرضخواه یا معاوضه
کننده یکصد تومان از مال خود را مصالحه نماید با همین
نماید بشرط مقابل به یکسیر نمک و در ضمن مصالحه با
همین شرط کند که صد تومان یکساله بقرض او بدهد
یا شرط نماید که از طرف مقابل یکمن گندم دیمه را
معاوضه و معامله نماید با او بصد من گندم آبی یا
آنکه خود اختیار بکند بطرف مقابل داد مثلا به او مصالحه
نماید و شرط کند اینقرض بترتیب یا بمعاوضه به
بتراشیدن تا اجل معین که دین باو قرضی میباید
دون و با معاوضی نیست که قرض صد عنوان قرض را
از میان بردارد و معامله نسیه نماید یا بیع سلف
یا معامله نسیه مثل اینکه پانزده تومان نقد دینی سیری
نمیکند از مال خود مصالحه نماید بطرف مقابل به
نماید یکصد تومان که یکساله بدهد یا عنبر از مال خود

بفروشد بطرف مقابل که ثمن را مشتری با مدّت معیّنی
بدهد و مشتری آنرا بفروشد ببایع نقداً بکمتر از
آنچه خریده است بشرط آنکه واقعاً قصد شرا و خرید
و فروش باشد ولو بجهة فرار از ربا و بایع هم مختار
باشد در خریدن اگر مشتری خواسته باشد باو
بفروشد و اگر شرط شود در حال مبایعه که بخود
بایع باز پس بفروشد مشکل است و احوط ترک این شرط است
اعمّ از آنکه شرط نماید آنکه بکمتر از قیمت اول
بفروشد یا بمساوی یا بزیاده و امّا بیع سلف مثل
اینکه قرض ده صد من گندم با اوصاف معیّنه بخرد از
طرف مقابل بوعده شش ماهه مثلاً و بیست تومان
نقد و ثمن باید در مجلس بیع قبل از تفرق متبایعین
تسلیم شود چنانچه همین شرط ثابت است در مطلق
بیع سلف علاج چهارم که این مختص است بربا
قرضی اینستکه شخص قرض الحسنه بدهد و هیچ شرطی

بلند

نکند و بعد چونکه میتواند در هر وقتی طلب اشرا مطالبه
نماید از قرض گیر با قدرت بر اداء عموذ هذا مصالحه
میکنند بین کار در چنین معتبر از طلبکار بشرط انکه مطالبه
نکند طلب اشرا تا مدت معینی و اگر صلحی نماید طلبکار که
مطالبه نماید بعضی از طلب اشرا تا مدت معینه بعوض انکه
بعضی دیگر از طلب اشرا قبل از حلول اجل بدهد باز هم
ظاهرا ضرری ندارد مثل انکه صد تومان از زید
طلب دارد بوعده یکسال طلبکار میگوید پنجاه تومان
نقد در سر شش ماه بمن بده و در عوض نیز پنجاه تومان
دیگر را تا سر هیجده ماه مطالبه نخواهم کرد علاج
پنجم که مختص ربا در معاوضه هست انست که معا
وضه را بغیر جنس واقع نسازد مثلا کسیکه میخواهد دو
قران چرخی را معاوضه نماید با دو قران کهنه که وزنا
زیادتر است از دو قران چرخی اولا اند و قران چرخی را
بفروشد بهفتاد پول سیاه مثلا بعد دو قران کهنه را

از او بخرد بهمان هفتاد پول که در ذمهٔ او دارد و
لازم نیست هفتاد پول دست بدست بشود و همچنین
در مقام معاوضهٔ نود من گندم را با صد من گندم
و سایر مقامات همین علاج را بکار ببرد علاج
ششم این مختص بربای معاوضه است که بعنوان
معاوضه را از بین ببرند و بعنوان قرض بدون شرط
نفعی داد و ستد نمایند مثلا دو قران چرخی از او
بکیرد به قرض بدون شرطی بعد در مقام وفای دو
قران کهنه با و بدهد و زیادتیکه در دو قران کهنه
هست مجانا با و ببخشد یا صد من گندم بقرض بدهد
بدون شرط بعد در مقام استیفاء نود من از و بکیرد
و ذمهٔ او را از باقی بری نماید که اگر انکسی که زیاد
در طرف او است بری الذمه نشد در اینجا و مثال
زیاده را باید بصاحبش رد بنماید علاج هفتم
این مختص بربای معاوضی است که ضم ضمیمه بشود

یلو

یا بطرف ناقص یا بهر دو طرف بشرط انکه ضمیمه مالیه
داشته باشد و دو صورتیکه ضمیمه در هر دو طرف با
اعم است از انکه ضمیمه طرفین از دو جنس باشد یا از
یک جنس و ایضا اعم از انکه اند و ضمیمه که از یک جنسند
مساوی باشند وزنا یا مختلف باشند و ایضا اعم از
انکه مقدار زیادتی معلوم باشد یا مجهول و ایضا
اعم از انکه طرفین صاف باشند یا هر دو طرف مغشوش
یا یکطرف صاف و طرف دیگر مغشوش باشد و جهت تیش
انستکه در واقع هر جنسی قهرا مقابل جنس دیگر واقع
میشود و لو انکه متبایعین ملتفت و قاصد این امر
نباشند پس معاوضه نمودن یک پنا باد و یکشاهی
را با یک پنا باد و دو شاهی ضرر ندارد چه پنا باد
ها مغشوش باشد یا صاف چون جنس نقره قهرا
مقابل پول سیاه واقع میشود و پول سیاه مقابل
نقره زیاد لازم میاید و همچنین معاوضه نمودن

دو قران چرخی و یکپول سیاه را با دو قران کهنه و دو
پول سیاه ضرر ندارد بجهة ان سبب که ذکر شد و ربا
نخواهد بود و اگر هر دو طرف یا یکطرف غش دار
باشد پس اگر ان غش مالیت داشته باشد جهالتش هم
که مضر باشد نداشته باشد همان غش برای ضمیمه
شدن کفایت میکند و اگر ان غش مالیت نداشته باشد
کفایت نمیکند برای ضمیمه بودن ولو قدرش معلوم
باشد و باید ضمیمه از خارج ضم بشود و اگر ان غش
مالیت داشته باشد ولکن قدرش مجهول باشد
مثل انکه بخواهند صد تومان قران چرخی را با صد
و یکتومان قران کهنه معاوضه نمایند که لابد غشی
که در میان صد تومان قران هست مالیت دارد
لکن قدرش معلوم نیست پس در کفایتش از اشکال نیست
واحوط ضم ضمیمه ایست از خارج [illegible]
در ذکر اموریست که بعضی از جهال اورا علاج و

ضم ضمیمه از خارج
دفع اشکال نمیکند
چونکه وجه اشکال
جهالت آنست و آن
بضمیمه مرتفع نمیشود
ظ طبا

مصالح ربا قرضی پیدا نشد و مثال آنکه اینها مصالح
نیستند و آن چند امر است اول بعضی توهم نموده
اند که اگر در ضمن قرض دادن شرط نشود که قرض
گیرنده چیزی انتقال نمود هبه نماید بقرض دهنده یا عاریه
بدهد عیب ندارد و این را حیله خوردن ربا دانسته
اند و این توهم از جهات عدیده غلط است اول
از جمله اینها حیله است که تغییر و تبدیلی داده شود
و در اینجا اصلاً تغییری داده نشده چرا که ربای
محرم در قرض شرط نفع است در ضمن قرض و در
اینجا هم شرط نفعی شده است که هبه و عاریه باشد
در ضمن قرض دوم بعضی از غافلین توهم نموده اند
که جایز است در ضمن قرض شرط نماید معامله محاباتی
را یعنی شرط نماید که قرض دهنده چیزی را که قیمت کمی
دارد بفروشد یا اجاره بدهد یا صلح نماید بقیمت
زیاد یا قرض گیرنده چیزی را که قیمت زیاد دارد بفروشد

یا اجاره دهد یا صلح نماید بقیمت کمی و این توهم نیز از
سابق غلط است بهمان جهة مذکوره سوم بعضی از عوام
اعتقاد شان اینست که منفعت مرهون از مال قرض دهنده
است و قرض میدهد بشرط آنکه رهن بگیرند و منافع
مرهون را استیفا نمایند و اینهم نیز غلط است چون
منافع ملک مرهون مال راهن است که قرض گیرنده باشد
نه مال مرتهن که قرض ده باشد پس اگر قرض گیرنده بدون
شرط و تبرعاً منافع مرهون را بدهد بقرض ده حلال
است والا حرام خواهد بود چهارم بعضی از تجار با
کسبه بجهة تخلص از ربای قرضی اشرفی میفروشند بقرض
بعنوان سلف یا نسیه یا عکس میکنند مثلا قرض ده می
گوید من قرض الحسنه نمیدهم و ربا هم نمیخورم بلکه یازده
لیره از تو میخرم به پنجاه تومان نقد که سه ماهه آن
یازده لیره را بحساب نفعش را میکنند و معامله را
واقع میسازد و این توهم نیز غلط است و بیع هم فاسد

ندارد چه بعنوان قرض و چه بعنوان معاوضه بخلاف
فرزند و مادر یا برادر و خواهر یا پدر و فرزند
رضاعی که ربا میانه ایشان حرام است مورد دویم
بین شوهر و زوجه دائمی که اگر شوهر از زوجه دائمی
یا زوجه دائمی از شوهر خود ربا بگیرد چه بعنوان قرض
و چه بعنوان معاوضه ضرر ندارد و اگر شوهر از زوجه
منقطعه یا بعکس بخواهند ربا بگیرند احوط اجتناب است
مورد سیم بین مالک و مملوک خالص چه مالک مرد باشد
یا زن و مملوک خالص هم چه کنیز باشد و چه غلام و
ربا چه بعنوان قرض باشد یا بعنوان معاوضه بخلاف مملوک
غیر خالص پس ربا بین مالک و مملوک مشترک یا مکاتب
حرام است و اما مملوک مدبر یعنی مملوکی که بعد از مردن
آقا آزاد باشد در حکم مملوک خالص است و ربا بین او
و مالکش حرام نیست مورد چهارم بین مسلم و کافر غیر
ذمّی یا یعنی که مسلم می‌تواند ربا از کافر غیر ذمی بگیرد چه

بلکه اقوی [illegible] مدظله

شرعیه آنستکه اگر برضاع نفس اینعناوین حاصل شود
باعث نشر حرمة میشود نه لازم یکی از اینعناوین
مثلا زنیکه برادر ابوینی شخصی را شیر کامل بدهد
بران برادر که شیر او را خورده محرم و حرام میشود
چون مادر رضاعی او میشود اما بر خود این شخص محرم
نمیشود چون مادر برادرش میشود و حرمت نکاح با و
بعنوان امومة است نه امومة الاخ هر چند بین
این دو عنوان ملازمه است چون مادر برادران
ابوینی بودن لازم دارد مادر بودن او را و هکذا است
موارد دو عناوین چنانچه در ابواب آتیه انشاء الله تعالی
معلوم خواهد شد اما بعضی از علماء اعلام مثل
میر داماد قدس سره قائل شده اند بعموم منزله و فرقی
نگذارده اند بین آنکه برضاع یکی از این عناوین حاصل
شود یا غیر اینکه لازم داشته باشد یکی از این
عناوین محرمه را و فرموده اند هر دو عنوان در

رضاع نازل منزله نسب است و مرحوم شیخ انصاری
قدس الله نفسه الزکیه در رساله رضاعیه شان
میفرمایند دلیلی بر اعتبار عموم منزلت نیست لکن
بقدر امکان احتیاط راه نجات است **امر سیم**
مخفی نیست که از این روایت شریفه دو قاعده کلیه
مستفاد میشود قاعده اولی که فی الحقیقه روایت
شریفه مؤسس آنست و دلالتش بالنسبه باو تمام
آنستکه هر جا بسبب نسب حرام بود نکاح نمودن
بسبب رضاع نیز حرام میباشد و این قاعده
مطرد است مگر در یک مورد که بجهت دلیل خاص
از تحت این قاعده خارج شده است و آن مورد آنستکه
هرگاه عنوان اخوت رضاعی از طرف مادر تنها باشد
باعث نشر حرمت بین این پسر و دختر که از یک زن
شیر کامل خورده اند نمیشود مثلا هرگاه مرضعه
شیر کامل بدهد پسر را از شیر فحلی و دختر را از شیر

فحل

فحل دیگر از مرضعه مادر رضاعی اینها و طفل بنوشد
و بر مرتضع محرم میشود و سایر احکام رضاع بار
میشود غیر آنکه این پسر و دختر که برادر و خواهر
رضاعی مادری میشوند با یکدیگر در محرم نیستند به
جهة ورود دلیل خاص بر آنکه شرط نشر حرمت بین
اینها و طفل اتحاد فحل است اعم از آنکه مرضعه این دو
طفل نیز متحد باشد یا متعدد و در امثال فحل
متحد نیست چنانچه بعد واضح خواهد شد انشاء
قاعده ثانیه که روایه شریفه مشعر بر آنست و
با انضمام ادله خارجه تمام میشود آنست که هرجا بسبب
نسب حرام میشود نکاحش نیز بسبب رضاع هم حرام
میشود و این قاعده هم مطرد است مگر در موارد دیگر
هرگاه طفلی شیر کاملی بخورد از مرضعه از برای
پدر آن طفل و جد پدریش علی ما هو قوی و شرکاء
اقارب خود و جد پدریش احتیاط میفرمایند

حرامست نکاح نمودن در فروع فحل مطلقا چه فروع نسبی و چه فروع رضاعی و حال آنکه این فروع خواهر اولادش میشود و خواهر اولاد هم از عناوین سبعه محرمه نسبیه نیستند و فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین از جهت بیان حکم این دو صورت ابو قاعده کلیه را فرموده اند لا ینکح ابو المرتضع فی اولاد صاحب اللبن و لا ینکح ابو المرتضع فی اولاد المرضعة چنانچه در ضمن مسائل آتیه انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد باب اول در محرمات برضاع است و چون توقف دارد شناختن آنها بر شناختن محرمات نسبیه پس ذکر میشود اولاً محرمات نسبیه چون برضاع هم نظیر آنها حرام میشود بدانکه مراد به نسبی که در این روایة شریفه است یکی از سه صنف میباشد صنف اول از نسبی هست که حاصل است بین محرم و محرم علیه و نامیده میشوند بمحرمات نسبیه و آن هفت نسبت است اول امهات اعم از مادر

دو در فروع رضاعی بنا کو نسبی ... دون رضاع صح

دو جلد

وجدات پدر و مادر کی دوم بنات اعم از دختر و نوا
سه‌ام اخوات چهارم عمات اعم از عمات بلا واسطه یا
عمه پدر یا مادر پنجم خالات اعم از خالات بلا واسطه
یا خاله پدر یا مادر ششم بنات الاخ اعم از دختر برادر
و نواسه‌اش هفتم بنات الاخت اعم از دختر خواهر و
نواسه‌اش و عبارت جامعه مختصره در شناختن
محرمات نسبیه اینست یحرم علی الانسان کل قریب
علا او لا اذا العمومة والخؤلة و دلیل بر حرمت این هفت
نسبیه شریفه آیت قرآنیه است و در اوائل سوره
نساء مذکور است حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم و
اخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات
الاخت الحاصل تمام اینها از سبعه چهارم به
نسبت حرام میشوند اگر برضاع محقق بشوند نیز یا عند
نشر حرمت نکاح میشود که نه منعقد نکاح حلال م
شوند و اما از انقطاعا و نه بملکیت صنف دوم

ان نسبی هست که حاصل است بین محرّم و حلیلهٔ محرّم
علیه اعم از انکه حلیله بودن بتزویج باشد یا به
تملیك یا بتحلیل مثلا مادر زن که برادا مادر
محرمست بواسطهٔ نسبتی هست که بین او و زوجه محرم
علیه است و همچنین پدر شوهر که محرمست با زن
پسرش بسبب نسبتی هست که بین او و زوج محرم
علیها است و نامیده میشوند این صنف از محرّمات
بمحرّمات لاهل المصاهرة و محرّمات این صنف بردو
نوعند اول کسانی هستند که بالذات حرامند ابدًا
بسبب مصاهره و اینها چهار طائفه اند طائفه اول
مادر حلیله است که بر شوهر و مالك و محلّل علیه
دخترش حرامست ابدًا لکن در زوجه اعمّ است از
انکه موطوئه باشد یا غیر موطوئه و در کنیز و محلّله
شرطست که موطوئه باشد تا مادرش حرام بشود بر
واطی و بدانکه مادر موطوئه بشبهه هم کمادر حلیله

---

٥١ و همچنین جدّهٔ او بلکه با سلب یا مادری قدم طیبا

٥٢ هم که وطی شده از انکه بالشبهه بحرمی ابد و در موطوئه بزنا بین خبر است بنا بر احوط قدم طیبا

را دارد که بر واطی بشبهه حرام است ابداً طائفهٔ دوم
دختر حلیلهٔ موطوءه است که بر شخص حرام است ابداً اعم
از آنکه حلیلهٔ موطوءه زوجه باشد یا کنیز یا محلّله
و ایضاً اعم از آنکه دختر بلا واسطه باشد یا بواسطه
و ایضاً اعم از آنکه در حجر او باشد یا نه و در آیهٔ مبارکه
که میفرماید و ربائبکم اللاتی فی حجورکم نازل منزله
غالب است و دختر زن موطوءه بشبهه نیز حکم دختر حلیله
دارد که بر واطی به مادر حرام است ابداً طائفهٔ
سیم زوجهٔ پدر است وان علا اعم از آنکه زوجه
موطوءه باشد یا غیر موطوءه و همچنین است مملوکه
و محلّله موطوءه پدر یا جد یا مملوکه منظوره یا
ملموسهٔ او بنظر و لمسیکه از برای غیر مالک جائز نیست
و بشهوة بوده باشد و موطوءه بشبهه پدر نیز حکم
زوجه پدر را دارد که بر اولاد واطی حرام میباشد
ابداً طائفهٔ چهارم زوجهٔ اولاد است وان نزلوا اعم

باسبق وطی بر نکاح هم چنین است دختر زن موطوءه بزنا با سبق زنا بنا بر احوط ظم طبا

یعنی اجداد پدری یا مادری ظم طبا

با سبق وطی هم چنین است در زنا بنابر احوط همچنین است در طائفه چهارم ظم طبا

از آنکه زوجه موطوءه باشد یا غیر موطوءه باشد
و همچنین است مملوکه و محلّله موطوءه اولاد یا مملوکه
منظوره یا ملموسه او نظر و لمس که از برای غیر مالک
جائز نیست و بشبهه بوده باشد و موطوءه بشبهه
اولاد نیز حکم زوجه اولاد را دارد که بر آباء واطی
حرام میشود ابدا و دلیل بر حرمت اینجا در طایفه آیه
شریفه ایست در اوائل سوره نساء میفرماید وَ
لَا تَنْکِحُوا مَا نَکَحَ آبَاؤُکُمْ مِنَ النِّسَاءِ و در آیه دیگر در ضمن
محرمات نسبیه میفرماید وَأُمَّهَاتُ نِسَائِکُمْ وَرَبَائِبُکُمُ
اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسَائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ وَحَلَائِلُ
أَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلَابِکُمْ و مخفی نماند که قید
من اصلابکم نه بجهة اخراج اولاد رضاعی است بلکه بجهة
اخراج اولاد ادعائی هست که در میان عرب رسم بوده
و اینها متبنی میشدند و خداوند عزت در قرآن مجید تصریح

قسم از ابوّه را از حضرت پیغمبر نفی میکند که پیغمبر فرماید
و ما کان محمد ابا احد من رجالکم الخ الحاصل تمام این
عناوین چهارگانه چنانچه در نسب باعث نشر حرمة
است هم چنین در رضاع هم باعث نشر حرمة میشود اعم
از آنکه اتصاف بعناوین قبل العقد حاصل باشد یا بعد العقد
یا بعد الطلاق و سرکار آقای آخوند دامت برکاته در
بعد الطلاق احتیاط میفرمایند پس هرگاه شخص
زوجه شیرخواره داشته باشد و در حال زوجیت
زن او را شیر کامل داد المرضعه مادر رضاعی زوجه
میشود و بر آن زوج حرام موبد میشود و داخل در
طایفه اول که امهات نسائکم باشد میشود و هم چنین اگر
زوجه مطلقه شخص زن دیگری بشود و از شیر این
زوج دختر را شیر کامل بدهد آن دختر ربیبه این
زوج مطلق میشود و بر او حرام موبد میشود اگر مادرش
مدخوله باشد و داخل در طایفه دوم که ربائبکم

باشد

نباشد میشود و هم چنین اگر طفلی شیر کامل بخورد
از حلیله از برای او زوجه مطلقه بوده باشد آن
زوجه مطلقه زوجه پدر این طفل مرتضع میشود و بر
او حرام موبد میشود و داخل در طایفه سیم میشود که
و لا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء بوده باشد و هم چنین
اگر زوجه طفل رضیعی بسبب عیب طفل فسخ عقد
نماید و زوجه دیگری بشود و بشیر اند دیگری از طفل
رضیعی اگر زوج سابقش باشد شیر کامل بدهد
این مرضعه بر هر دو شوهرش حرام موبد میشود اما بر
طفل رضیع چون زوجه پدرش میشود و داخل در
طایفه سیم میشود و اما بر فحل صاحب شیر چون زوجه
پسرش میشود داخل در طایفه چهارم میشود که و
حلائل ابنائکم بوده باشد نوع دوم از این صنف
کسانی هستند که حرمتشان ابدی نیست بلکه موقتست
بوقتی و آنها سه طایفه اند طایفه اول خواهر زوجه است

مادامیکه زوجه او باقی است بر زوجیت یا مطلقه
است بطلاق رجعی جایز نیست تزویج خواهرش
را نه بعقد دوام و نه بعقد انقطاع[1] اثم از اینکه
خواهرش زوجه دائمه باشد یا منقطعه و هم
جایز نیست جمع بین دو خواهر بوطی در ملک یمین
مادامیکه هر دو باقی بملکیت باشند طایفه دوم
دختر زوجه غیر موطوئه است مادامی که مادر با
بر زوجیت جایز نیست تزویج دخترش و اگر زوجه
موطوئه باشد دخترش حرام ابدی میشود چنانکه
گذشت طایفه سیم دختر برادر زوجه و دختر
خواهر او است مادامیکه عمه و خاله زوجه شخص
هستند یا معتده اند بعده رجعیه از زوج نمیتواند
برادرزاده یا خواهرزاده از زوجه را بعقد خود
در آورد مگر باذن سابق یا اجازه لاحقه عمه
و خاله و احوط ترک[3] وطی برادرزاده و خواهرزاده

[1] یا در عده انقطاع اثم است بنابر احوط هر چند عده بائنه است ظلمه طباب

[3] لکن این احتیاط واجب نیست ظلمه طباب

مملوکهٔ موطوءه است بدون رضایت ان عمه و خاله
موطوءه مادامیکه عمه و خاله باقی باشند بر ملکیه
حاصل تمام اینست طایفه چنانچه در نسب حرام است
در رضاع هم اگر نظیر بی از اینها در بین محقق شود
باعث نشر حرمت خواهد شد مثل نسب صنف سیم
از آن اصناف نسبی هست که حاصل است بین محرم و
وطی به تزویج محرم علیه مثلا مادر غلام موطوء
و مادر زن مزنی بها نسبة بین محرم است که مادر موطوء
و مادر زن مزنی بها باشد و خود موطوء و مزنی
بها و محرمات این صنف نیز بر دو نوعند نوع اول
کسانی هستند که به سبب وطی با مرد حرام میشوند
و اینها سه طایفه اند اول مادر و جدات غلام
موطوء که بر واطی حرام موبد هستند دوم دختر و
نواسهٔ غلام موطوء که بر واطی حرام موبد هستند
سیم خواهرش هست که بر واطی حرام موبد است اما

له
قبل العقد یا بعد
از زانی در طائفه
سوم خبر بعد العقد
ان تامل است منه
عفا

خواهرزاده اش بر واطی حرام نیست لکن احتیاطا اجتناب
و حرمة اینسه طایفه بر واطی اعم از آنستکه واطی و موطوء
هر دو بالغ باشند یا غیر بالغ و ایضا اعم از آنستکه
دخول باشد که باعث غسل بشود که دخول حشفه
و مقدار آنست یا باعث غسل نشود علی الاقوی
جدا و اینسه طایفه که بر واطی حرام میشوند در وقتی
است که وطی قبل العقد باشد و اما اگر وطی با
مرد بعد از عقد مادر و دختر و خواهرش بوده
باشد باعث نشر حرمة نمیشود[له] بسبب اخبار مستفیضه
که فرموده‌اند لا یحرّم الحرام الحلال و مرحوم شیخ
انصاری قدس الله نفسه الزکیه در رساله مصاهره
ادعاء اجماع میفرمایند بعد حرمة در این فرض نوع دوم
کسانی هستند که بواسطه وطی با زن اجنبیه حرام میشوند
و اینها دو طایفه اند اول خود مزنی بها که بر پدر و پسر
واطی حرام موبد میشود دوم مادر و دختر مزنی بها

[له] لکن برای زن احتیاطا بطلان و اجتناب بهتر است

که مزن واطی حرام موبد میشوند اعم از انکه وطی بقبل
باشد یا بدبر واینحکم بحرمتیکه درایند وطایفهٔ ذکر
شد در وقتیستکه وطی قبل العقد باشد واکر
بعد العقد باشد باعث نشر حرمتی نخواهد شد
چنانچه در وطی بازنیه ذکر شد واینحکم مذکور در
در وطی بشبهه نیز جاریست پس موطوئه بشبهه بر
پدر وپسر واطی حرام است ابداً چنانچه در سابق
ذکر شد اعم از انکه وطی بقبل باشد یا بدبر و در
این وطی بشبهه نیز شرطست در نشر حرمة که وطی قبل
العقد باشد واکر وطی بعد العقد باشد باعث
نشر حرمتی نخواهد بود اکرچه احوط دراین مبحث
کما در صنف سیم ذکر شد انستکه اکر وطی باامه
و یا با زن اجنبیه بعد العقد وقبل الدخول باشد
انزن واطی لازم نکردد بالجمله حکم رضاع دراین نیز
وطایفه مذکوره باحکم نسب یکیست که اکر برضاع

او طی یکی از ایشان بنحو که معقود شد باعث نشر
حرمت میشود تتمیم بدانکه مزنی بها بر زانی
حرام نمیشود مگر آنکه مزوجه یا معتده رجعیه بوده و
باشد که زنای باو باعث نشر حرمت میشود ابدا
چه عالم باشد بانکه مزوجه یا معتده است یا جاهل
باشد لکن زنی بها مملوکه موطوئه مالک باشد حرام
نمیشود علی الاقوی اگرچه احوط ترک نکاح است از او اگر
وطی باذات البعل یا معتده عن شبهه واقع بشود آن
وطی باعث نشر حرمت موطوئه بر واطی نخواهد شد
چون وطی بشبهه حکم وطی صحیح را دارد و هرگاه زنیرا
که مزوجه است یا در عده غیر است چه معتده رجعیه
باشد و چه بائنه بعقد خود در آورد دواما او انقطاعا
با علم بانکه مزوجه یا معتده است ولو دخول هم نکند
یا با دخول ولو علم نداشته باشد که مزوجه یا معتده
است آن زن معقوده بر آنمرد حرام موبد خواهد شد و

... نساوی ر
... العقد باشد
... اگر بعد نه قد
... باشد ... معا و
... دخل وطی
قبل العقد باشد
طهطبا

اگر ناکح جاهل بود از آنکه مرتضعه یا معتدّه است و
دخول هم نکرده معقوده بود آن ناکح حرام ابدی نخواهد
شد لکن عقدش فاسد است اگر بخواهد بعد از رفع
مانع وانقضاء عده اش عقد را تجدید بنماید
باب ششم در شبهه پنج امر است که لابد است
از تنبیه بر آنها امر اول بدانکه رضاع که باعث
نشر حرمت میشود اعم از اینکه قبل النکاح باشد که
باعث فساد وابطال نکاح بعد بشود یا بعد النکاح
باشد که باعث فساد وابطال نکاح قبلی بشود در
مرحوم مستند قدس سره در باب مزبور فرموده لا خلاف
فیه کما یمنع الرضاع سابقا کذلک یبطله لاحقا
امثله شق اول در باب چهارم وامثله شق دوم در
باب پنجم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی امر دوم دگر
جائیکه رضاع باعث ابطال نکاح موجود میشود
بشود از رضاع وشبهه را از این حرام خواهد بود مگر با

رضاعی زوجیکه بسبب رضاع زوجه اش براو حرام
میشود اعم از انکه باعث انشود که خود مرضعه بر
زوجش حرام بشود مثل انکه زوجه شیر کامل بدهد
زوج مرتضع خود را یا مرتضعه بزوجش حرام بشود
مثل انکه مادر زوج شیر کامل بدهد زوجه مرتضعه
پسر شرا یا زوجه دیگری غیر مرضعه و مرتضعه بر
زوجش حرام بشود مثل انکه مادر زن شیر کامل بدهد
فرزند را مادر خود را که دختر ش بر زوجش حرام موبد
خواهد شد و اگر رضاع باعث ابطال نکاح ثابتی
نشود حرام نخواهد بود هرچند بی اذن شوهرش
باشد مگر انکه شیر دادنش علت و سبب تضییع حق
زوجش بشود انوقت حرام خواهد بود امر سیم در
بیان انکه در هر مورد یکه نکاح حرام است غیر ناچیه
بسبب نسب باشد چنانچه در محرمات سبعه نسبیه
هشت کرده صنف اول ذکر شد یا بسبب مصاهره چهار

باشد

باشد چنانچه در چهار طایفه از محرمات عینی بسبب
مصاهرهٔ صحیحه هست که در نوع اول از صنف دوم
ذکر شد نظر نمودن بما سوای عورتین از بدن محرمات
بدون ریبه جایز خواهد بود بلی احوط ترک نظر
نمودن بما بین سره و رکبه است و اگر نکاح حرام
عینی باشد لکن نه بسبب نسب و مصاهرهٔ صحیحه
بلکه بسبب دیگر مثل پنج طایفه محرماتیکه در صنف
سیم ذکر شد که حرام عینی میباشد بسبب فاسد
و مثل محرمات بسبب وطی بشبهه یا آنکه اصلا حرام
عینی نباشند مثل سه طایفه محرماتیکه حرام بودند
جمعا که در نوع دوم از صنف دوم ذکر شد نظر
نمودن بایشان جایز نیست و اصلا امتیازی
از سایر اجنبیات از این جهة ندارند اگرچه نکاح
حرام بوده باشد و حکم رضاع در جمیع این صور با
حکم نسب متحد است امر چهارم اگر رضاعی حاصل

شود لکن معلوم نباشد که بچه حد رسیده است که
باعث نشر حرمت بشود از حدود ثلاثه که در باب
سوم ذکر خواهد شد یا مان حد نرسیده حکم بحرمت
و محرمیت نمیشود کرد و مظنه بتحقق رضاع کامل
هم کافی نیست و اگر در صورت مظنه احتیاط نمایند
خوبست و اگر احد الزوجین دعوی علم نمایند به
حصول رضاع کامل پس اگر قبل العقد باشد و
ممکن هم باشد تصدیق بنیست بحسب سن و غیره جایز
عقدش و اگر بعد العقد باشد و هر دو اقرار
داشته باشند عقدشان محکوم به بطلان است
ظاهرا و اگر یکی اقرار داشته باشد و دیگری انکار
نماید محتاج بمرافعه خواهد بود و بدانکه رضاع
کامل بیکی از دو امر ثابت میشود یا بحصول علم
و قطع و یا بشهادت دو عادل بر وجه تفصیل و
تعبیر نمایند و امر ثابت نمیشود اگر بنجم بدانکه بعد

بثبوت بینه عادل [illegible] [illegible] منه

از حصول رضاع کامل برضیعه مادر مرتضع میشود
وخواهرش خاله او وبرادرش خالوی او وپدرش
جد مادری او ومادرش جده مادری او واولاد
نسبیش برادر وخواهر او میشوند وزوج او که
صاحب شیر است پدر او میشود واولاد نسبی و
رضاعی از زوج صاحب شیر برادر وخواهر او
میشوند وبرادر وخواهر زوج مذکور عمو و
عمه او میشوند وپدر ومادرش جد وجده
پدری او میشوند وبدانکه عموی رضاعی سه
تصویر دارد یکی برادر رضاعی پدر نسبی دیگر
برادر نسبی پدر رضاعی ودیگری برادر رضاعی
پدر رضاعی وهمچنین خئوله وجدوده و
سبطیه رضاعی سه تصویر دارد واما پدر ومادر
وبرادر وخواهر وپسر ودختر یک تصویر بیش
ندارد الحاصل اقارب بلا واسطه مثل پدر و

مادر واخوه واولاد رضاعیشان بکتصویر یبش
ندارد واقارب بیکواسطه مثل عمو مه وخوله و
جدوده وسبطیه رضاعیشان سه تصویر دارد
چنانکه ذکر نمودیم وهمچنین هرچند واسطه در
اقارب رضاعی زیادتر بشود تصویر فروضش
بیشتر میگردد باب سیم در شرائطیست که نشر
حرمت در رضاع مشروطست بانها وانشت شرط است
که دو شرط از انشرایط شرط اصل شیر است اول انکه
انشیر از حملی بهم رسیده باشد که انحمل از وطی حلال
یا شبهه باشد اعم از انکه حلیته وطی بعقد دوام
باشد یا بعقد انقطاع یا بملك یمین یا بتحلیل و معتبر
نیست در نشر حرمت انفصال وتولد طفل از مادر
علی الاحوط بلکه در حمل بودن طفل کافیست در
نشر حرمت وایضا معتبر نیست باقی بودن مرضعه در
نکاح صاحب شیر پس اگر صاحب شیر بمیرد یا مرضعه

زا طلا نو دهد و جایز بکر شوهر نماید و از شیر زوج
سابق که مرده است یا طلاق داده است طفلرا [illegible]
کامل بدهد آن شیر باعث نشر حرمت میشود و چنانچه
اگر شیر از ضعف ناشی باشد آن طفل ساقط شده
باز هم باعث نشر حرمت میشود اعم از آنکه روح بعد نشر
حلول نموده باشد یا حلول نکرده باشد علی الاحوط
و اگر شیر نه از حمل باشد و نه از ولادت مثل آنکه
ضعیفه پستان خود را در دهان طفل گذاشت و بمکید
شیر حاصل شد چنین شیر باعث نشر حرمت نمیشود
و اگر شیر ناشی بشود از حمل یا ولادت بدون وطی
مثل جناب عیسی ع و لو نشأ از ولادت نطفه مرد
باشد مثل مساحقه با مرد و نحو ذلک اقوی
عدم نشر حرمت است اگرچه احتیاطا مطلوبست [illegible]
آنکه شیر خالص بدهد بطفل نه آنکه چیزی در دهان
طفل بگذارد که شیر مخلوط شود با آن از قبیل شکر و

بل در مساحقه و نحو آن بعید نیست نشر حرمت نماید

نبات

از

نبات با انکه اول شیر مخلوط بچیزک و خورد بیرون
شود و اکر شیر مخلوط بدهد بطفل پس اکر خلطش
باندازه ایستکه عرفا میکویند طفل شیر و غیر شیر
خورده باعث نشر حرمة نمیشود و اکر خلطش به
اندازه ایستکه عرفا خلیط مستهلک باشد باعث
نشر حرمة میشود و دو شرط از هشت شرط شرط
مرضعه و فحل صاحب شیر است اول انکه شیر دهنده
زنده باشد نه مرده و نه زن مرده اکرچه مرضعه
نایمه یا مکرهه یا مجنونه باشد دوم انکه مرضعه
و فحلش متحد باشند پس اکر طفلی بنصف شیر کامل را از
زنی بخورد و نصف دیکر شیر را از هوو و وسنی او
باعث نشر حرمة نمیشود و همچنین اکر مرضعه متحد
باشد لکن شیر کامل بدهد بطفلی از دو فحل باز هم
باعث نشر حرمة نمیشود مثل انکه زن شیر داری
طلاق کرفت و زن دیکری شد و حمل شیر داشت و شیر

از شوهر سابقش باقی بود نزدیک وضع حملش شد
ده دفعه طفلیرا از شیر شوهر اول شیر داد بعد که
وضع حملش شد پنج دفعه دیگر بلا فاصله از شیر
شوهر دوم آن طفل را شیر داد باعث نشر حرمة نمیشود
واگر شیر شوهر اول مدتی قطع شده بود و بجهة حمل
از شوهر دویم شیر بهم رسید و تمام این پانزده شیر
از شوهر دوم بوده باعث نشر حرمة خواهد شد و دویم شرط
از آن هشت شرط طفل مرتضع آنست اول آنکه
مقدار رضاع کامل را در بین دو سالش بخورد پس
اگر یکدفعه آخر را بعد از تمام شدن بیست و چهار ماه
بخورد باعث نشر حرمة نمیشود دویم آنکه مرتضع
بواسطهٔ مرضی شیر را قی نکند و الا احتیاط لازم
آنست بترک نکاح و ترک نظر محرمانه نمودن و دو
شرط از آن هشت شرط ارتضاع او شامل است اول
آنکه رضاع و آشامیدن بمکیدن از پستان باشد پس اگر

سیر شدن بطوریکه مکیدن باشد نه بدوشیدن یا بریختن
بحلقش والا باعث نشر حرمت نخواهد شد دویم آنکه
رضاع بحد معین و اندازه مخصوصی برسد تعیین
آن حد و اندازه بیکی از سه امر میشود یعنی موقوف
نشر حرمت بآنها مسلک شد یکی از این امور امر اول تعیین نمودن
رضاع است به اثر مترتب باو که انبات لحم و شد عظم
باشد یعنی رضاع باندازه برسد که در بدن یک انسان
دو تاثیر بنماید یکی روئیدن گوشت او و دیگر محکم
نمودن استخوان او اگرچه بچه بخورد چیزی بنکند
افزوده نشود و بدل ما یتحلل بشود و اگر یکی از این
دو حاصل شود دون دیگری احوط آنست که نشر
حرمت میکند و در این امر شرط نیست که طفل شیر
مرضعه دیگر را نخورد و این شرط نیست که طعام
در بین رضعات فاصله نشود و اما این تحدید بکم
فایده است بجهه آنکه زیاد شدن گوشت و محکم شدن

استخوان امریستکه مطلع نمیشود براو مگر اهل خبره
وشاید ازاینجهت شارع مقدس دو تحدید دیگر برای
تقدیر رضاع قرار داده است هرچند ظاهر آنست
که این سه تحدید با یکدیگر متقارب الحصولند یعنی تحدید
باثر و تحدید بزمان و تحدید بعدد نزدیک به
یکدیگر حاصل میشوند امر دوم تعیین و تحدید
نمودن رضاع است بزمان معین که یکشبانه روز
باشد پس اگر طفل در ظرف یکشبانه روز شیر سیر
بخورد با اجتماع باقی شرایط باعث نشر حرمة می
شود اعم از انکه از اول روز باشد تا اول روز
دیگر یا از وسط روز باشد تا وسط روز دیگر
مثلاً و در این امر دو چیز معتبر است اوّل اینکه
در این شبانه روز هر وقتیکه طفل محتاج به شیر
خوردن بشود یا بطلبد شیر را ولو بزبان حال
زن مرضعه او را شیر بدهد دوم انکه طعامی

شیر مرضعه دیگری در بین رضعات یکشبانه
روز فاصله نشود مگر اندکی باشد که صدق
غذائیت نکند چنانکه گاهی بطفل تریاک و حب
و مانند اینها دهند خلاصه مناط در نشر حرمت
انستکه در یکشبانه روز تمام طفل شیر سیر بخورد
از مرضعه و منحصر هم باشد غذایش بشیر امر ضعه
امر سیم تعیین و تحدید رضاع است بعدد معتبر
که پانزده شیر بوده باشد علی الاقوی پس اگر طفل
پانزده مرتبه شیر بخورد از مرضعه باعث نشر
حرمت میشود و در این امر نیز دو چیز معتبر است
اول انکه در هر دفعه مرتضع شیر کامل بیاشامد
بحیثیتکه پستان را از دهان رها نماید از جهت
سیر شدن و اعراضش از اشامیدن نه بجهت عروض
سرفه نمودن یا نفس تازه کردن یا انتقالش
از پستانی به پستانی یا بخواب رفتن و امثال اینها

واکر با بجهات مذکوره طفل پستان از دهان نماید
پس اکر دیکر همان لحظه عود نمود و مشغول خوردن شد
کرعرفا یکدفعه صدق نماید تماما یکمرتبه محسوب
میشود واکر دیکر همان لحظه عود نکرد مکر بعد از زمانی
هیچکدام محسوب نمیشود و باید این کا لعدم بداند
وانچه شیر کامل بیش از این داده بشیر کامل بعد
ملحق نماید نه انکه عدد را از نو حساب کند چنانچه
در دفعه از شرط اینده باید عدد را از نو حساب نماید
دوم انکه فاصله نشود بین دفعات پانزده کانه
شیر مرضعه دیکر والا باطل میشود وعدد بر هم
میخورد و باید عدد را از نو حساب بکند و هرکاه
فاصله شود بین دفعات ابی یا غذای غیر شیر
ضرر ندارد اما بشرط انکه بعد در حال کرسنکی
طفل شیر بخورد نه انکه طفل از غذا سیر شود
یا بهمه سیر شود باز مشغول شیر خوردن بشود که

اگر اینقسم باشد احتیاط نمایند چنانچه اگر مرتضع ده مرتبه شیر کامل بخورد از مرضعه البته مراعات احتیاط نمایند

باب چهارم در بیان امثله وشقوق رضاع است تا معلوم شود که در چه مورد ومثال باعث نشر حرمت ومنع از تاثیر نکاح بعقد شود ودر چه مورد نمیشود وانکه میشود در ضمن چهل مسئله

مسئله اول محرم وحرام است مرضعه بر مرتضع بجهت انکه مرضعه مادر رضاعی میشود ومادر رضاعی مثل نسبی حرام است

مسئله دوم محرم وحرام نیست مرضعه بر اصول مرتضع و مرتضعه چه نسبی وچه رضاعی

مسئله سیم محرم وحرام است مرضعه بر فروع مرتضع و مرتضعه چه نسبی وچه رضاعی چون نواسه ونبیره او میشوند

مسئله ۴ محرم وحرام نیست مرضعه بر حواشی وفروع حواشی مرتضع ومرتضعه مطلقا

مسئله ۵

محرم و حرام است مرضعه بر زوج مرتضعه چون مادر
زنش میشود و اما بر اصول و فروع و حواشی زوج
محرم و حرام نیست **مسئله ۶** محرم و حرام است
اصول مرضعه بر مرتضع و مرتضعه چون اولاد ایشان
میشوند و همچنین حواشی اصول هم بر مرتضع و مرتضعه
محرم و حرام است چه حواشی اصول عمو و عمه و خالو و
خاله او میشوند اعم از آنکه اصول و حواشی نسبی
باشند یا رضاعی و اما فروع حواشی بر مرتضعه و بر نسبیه
محرم و حرام نیستند **مسئله ۷** محرم و حرام نیستند
اصول مرضعه بر اصول مرتضع و مرتضعه مطلقا **مسئله ۸**
محرم و حرام است اصول مرضعه بر فروع مرتضع و
مرتضعه چه نسبی و چه رضاعی چه آنکه فروع مرتضع
اولاد اصول مرضعه هستند **مسئله ۹** محرم و
حرام نیست اصول مرضعه و فروع اصول مرضعه بر
حواشی طرف مرتضع و مرتضعه مطلقا **مسئله ۱۰** محرم و

حرامست اصول مرضعه چه نسبی و چه رضاعی بر زوجه
مرتضع و زوج مرتضعه چون مادر زوجه مرتضعه و
پدر زوج مرتضع میشوند مسئله ۱۱ محرم و
حرامست فروع نسبی مرضعه بر مرتضع و مرتضعه هم
نفروع از فحل صاحب شیر باشد یا از غیر آن چون
برادر و خواهر یکدیگر میشوند و اما فروع رضاعی
مرضعه پس با اتحاد فحل یعنی شیر یکه مرضعه باید و طفل
رضاعی داده است اگر از یک فحل باشد یا از این دو طفل
با یکدیگر محرم و حرام اند بهمان جهت مذکوره و اگر
از دو فحل باشد محرم و حرام نیستند و اینست که در
صدر رساله ذکر شد که بر خلاف قاعده جاریست
و اما فروع فروع چه نسبی باشند و چه رضاعی حکم
اصولشانرا دارند پس اگر فروع بلا واسطه محرم
و حرام اند بر مرتضع و مرتضعه فروعشان هم نیز
چنین است چون خواهرزاده یا برادرزاده میشوند

واگر اصولشان محرم وحرام بودند فروعشان بطریق
اولی محرم وحرام نیستند مسئله ۱۲ حرام است فروع
نسبیه مرضعه بر پدر وجد پدری مرتضع و مرتضعه
پدر وجد نسبی باشد یا رضاعی علی الاحوط بدلیل
لا ینکح ابو المرتضع فی اولاد المرضعه واین مسئله است
که در صدر رساله گفتیم و بخلاف فاعل کلیه یحرم
من الرضاع ما یحرم من النسب جاریست پس اگر مادر زن
اولاد مادرش را شیر کامل بدهد چه از دختر او باشد
یا نه دخترش بخانه مادرش حرام مؤبد میشود بهمان
دلیل سابق و جناب حجة الاسلام آقای آخوند
ملا محمد کاظم دام ظله میفرمایند الحاق جد را
به پدر موافق با احتیاط است نه با فتوی اما فروع
رضاعی مرضعه پس مرحوم شیخ انصاری انار الله
مرقده در رساله مصاهره میفرمایند حرام نیستند
بر اصول مرتضع و مرتضعه چون در مقام مخالفت قرار

متیقن را میگویم که فروع نسبی باشد و فروع رضاعی لکن احتیاط بترک تزویج است و فروع فروع در اینمسئله نیز حکم اصول شان را دارند چنانچه در مسئله سابق هم چنین بود مسئله ۱۳ آمحرم و حرام است فروع نسبی بلاواسطه مرضعه بر فروع مرتضع و مرتضعه چه بواسطه باشند یا بلاواسطه و چه نسبی باشند یا رضاعی چون فروع نسبی بلاواسطه مرضعه عمو و عمه و خالو و خاله اینها میشوند و هم چنین محرم و حرام است فروع رضاعی بلاواسطه مرضعه بر فروع مرتضع و مرتضعه بشرط اتحاد فحل و اما با تعدد فحل محرم و حرام نیستند چنانچه با خود مرتضع و مرتضعه با اختلاف فحل محرم و حرام نبودند که در مسئله یازدهم ذکر شد مسئله ۱۴ آمحرم و حرام نیستند فروع مرضعه مطلقا بر خواهر مرتضع و مرتضعه مطلقا گو اینکه احتیاط بترک تزویج بین فروع

نسبی مرضعه و حواشی نسبی مرتضع و مرتضعه خویشند
مسئله ۵ محرم و حرام نیستند فروع مرضعه
بر زوجه مرتضع و اما بر زوج مرتضعه پس فروع
بلاواسطه اش حرامست جمعاً چو جمع بین الاختین
میشود چه نسبی باشند یا رضاعی با اتحاد فحل بین
فروع رضاعی و بین مرتضعه و اما فروع بواسطه اش
پس بدون اذن سابق یا اجازه لاحق مرتضعه جائز
نیست چو مرتضعه یا عمه یا خاله فروع بواسطه
مرضعه میشوند و نکاح برادر زاده یا خواهر
زاده بعد از عمه و خاله محتاج است باذن سابق
یا اجازه لاحقه عمه و خاله مسئله ۶ محرم
و حرامست حواشی مرضعه بر مرتضع و مرتضعه چه
حواشی نسبی و چه رضاعی چو خالو و خاله او میشوند
و اما فروع این حواشی بر مرتضع و مرتضعه محرم و
حرام نیستند مسئله ۷ محرم و حرام

حواشی مرضعه بر اصول مرتضع و مرتضعه مطلقا
مسئله ۱۸ محرم و حرام است حواشی مرضعه بر فروع
مرتضع و مرتضعه مط چون نحو عمه مرضعه خاله و خاله ان
مرتضع
فروع میشوند و اما فروع حواشی مرضعه بر فروع مرتضع
و مرتضعه محرم و حرام نیستند مسئله ۱۹ محرم و
حرام نیستند حواشی مرضعه بر حواشی مرتضع و مرتضعه
مط مسئله ۲۰ محرم و حرام نیستند حواشی مرضعه
بر زوج مرتضعه و زوجه مرتضع مط مسئله ۲۱
محرم و حرام نیست بر فحل مرضعه مرتضعه چه صاحب شیر باشد یا
نه چون در فرض اول دخترش میشود و در فرض دویم ربیبه
اش میشود که با دخول بمرضعه حرام میشود ابدا و
بدون دخول حرام است اجماعا چنانچه در باب اول ذکر شد
و همچنین محرم و حرام نیست بر مرتضع زوجه فحل صاحب شیر
که غیر مرضعه باشد چون زن پدرش میشود
مسئله ۲۲ محرم و حرام نیست بر فحل مرضعه امهات

مرتضع و مرتضعه چه فحل صاحب شیر باشد یا نباشد
مسئله ۲۳ محرم و حرام است بر فحل مرضعه فروع مرتضع
و مرتضعه چه فحل صاحب شیر باشد یا نباشد و چه
فرع بلا واسطه باشد یا بواسطه و چه نسبی باشند
یا رضاعی بهمان علتیکه در مسئله ۲۱ ذکر شد و هم
چنین محرم و حرام است زوجه فحل صاحب شیر بر فروع
مرتضع و مرتضعه چون زوجه جد شان میشود مسئله ۲۴
محرم و حرام نیست بر فحل مرضعه خواهر مرتضع و مرتضعه
چه فحل صاحب شیر باشد یا غیر او و چه خواهر نسبی
باشند یا رضاعی مسئله ۲۵ محرم و حرام است بر فحل مرضعه
زوجه مرتضع اگر فحل صاحب شیر باشد چون زن پسر
میشود مسئله ۲۶ محرم و حرام است اصول فحل بر
مرتضع و مرتضعه اگر آن فحل صاحب شیر باشد چون
اولاد آنها میشوند و همچنین خواهرهای فحل هم محرم
و حرامند بر مرتضع و مرتضعه چون عمه و عموی آنها میشوند

مر ۲۷ محرم وحرام میشوند اصول فحل مرضعه بر
اصول مرتضع ومرتضعه مطـ ۲۸ محرم وحرام
است اصول فحل بر فروع مرتضع ومرتضعه اگر آن
فحل صاحب شیر باشد چه فروع نسبی وچه رضاعی
چون او لاد ایشان میشوند مر ۲۹ محرم وحرام نیستند
اصول فحل مرضعه بر خواهر مرتضع ومرتضعه مطـ ۲
مر ۳۰ محرم وحرامست اصول فحل بر زوجه مرتضع
وزوجه مرتضعه اگر آن فحل صاحب شیر باشد چون زوجه
مرتضع زن پسر وزوج مرتضعه داماد آن اصول می
شوند مر ۳۱ محرم وحرام آن فروع فحل بر مرتضع و
مرتضعه اگر آن فحل صاحب شیر باشد اعم از آنکه فروع
بواسطه باشند یا بلا واسطه وایضا اعم از آنکه فروع
نسبی باشند یا رضاعی وایضا در رضاع ایشان اعم
از آنکه آن فروع با مرتضع ومرتضعه از یکمرضعه شیر
خورده باشند یا از دو مرضعه چون برادر وخواهر

با برادر زاده و خواهر زاده میشوند پس اگر کسی دو زن
دارد و هر یک شیر کامل بدهند بطفلی اند که طفل
با یکدیگر محرم و حرام میشوند چنانچه با ان فحل صاحب
شیر و با همه اندو زن تمام اندو طفل محرم و حرام
میشوند هر سه محرم و حرام است فروع فحل بر پدر و
جده یکی مرتضع و مرتضعه اگر ان فحل صاحب شیر باشد
چه انفروع با ان اصول نسبی باشند یا رضاعی
علی الاحوط وجناب حجة الاسلام اخوند ملا محمد
کاظم دام ظله العالی میفرمایند الحاق جده را به
پدر موافق با احتیاط است نه با فتوی چنانچه
در صدد رساله ذکر شد و گفتیم که این مسئله
هم برخلاف قاعده کلیه یحرم من الرضاع ما یحرم من
النسب جاریست و اینستکه فقها رضوان الله علیهم
اجمعین فرموده اند لا ینکح ابو المرتضع فی اولاد صاحب
اللبن هر سه محرم و حرامست فروع بلا واسطه

فحل بر فروع مرتضع و مرتضعه وان نزلوا ٢ اگر آن فحل صاحب
شیر باشد چون فروع فحل عمه و عموی فروع طفل میشوند
و اما بر فروع بواسطه فحل صاحب شیر فروع طفل محرم
و حرام نیستند چون عموزاده و عمه زاده میشوند هم
٤ ٣ محرم و حرام نیستند فروع فحل بر حواشی
مرتضع و مرتضعه مط هرچند احوط اجتناب است هم
٥ ٣ محرم و حرام نیستند فروع فحل بر زوجه مرتضع
و اما بر زوجه مرتضعه فروع بلا واسطه فحل صاحب شیر
حرام است جمعا چون جمع بین الاختین است ٢ و اما فروع بی
واسطه آن فحل پس اگر اذن سابق یا اجازه لاحقه باشد
حرام نیست و الا حرام است چون جمع بین عمه و برادر
زاده یا خاله و خواهر زاده بی اذن یا اجازه عمه و خاله
جایز نیست هم ٣ محرم و حرام است حواشی فحل بر
مرتضع و مرتضعه اگر آن فحل صاحب شیر باشد چون خواهر
عمو و عمه آن طفل میشوند اعم از آنکه حواشی نسبی باشند

یا رضاعی مر ۳۷ محرم و حرام نیستند حواشی فحل بر
اصول مرتضع و مرتضعه مط مر ۳۸ محرم و حرام است
حواشی فحل بر فروع مرتضع و مرتضعه اگر انفحل صاحب
شیر باشد چون حواشی مذکور عمو و عمه پدر یا مادر
آن فروع میشوند مر ۳۹ محرم و حرام نیست حواشی
فحل مرضعه بر حواشی مرتضع و مرتضعه مط مسئله
۴۰ محرم و حرام نیست حواشی فحل مرضعه بر زوج
مرتضعه و زوجه مرتضع بدانکه مسائل رضاع
مختص باین چهل مسئله نیست بلکه فروع زیادی دارد
لکن چون باقی فروع باعث نشر حرمت نمیشود و حکمش
هم از آنچه ذکر شد معلوم میشود متعرض ذکر آنها نشدیم
والله العالم **باب پنجم** در بیان حکم شیر دادن زن
اقارب خود را و اقارب فحل خود را و آنکه در چه مورد
رضاع کامل سبب بطلان و فساد نکاح ثابت و موجب
حرمت ابدیه میشود و در چه مورد باعث نمیشود و

انوار و یکه رضاع کامل بسبب فساد و ابطال نکاح
ثابتی میشود ده مورد است مورد اول شیر دادن
مرضعه است زوج خود را پس اگر زوجه شیر کامل با
زوج رضیع خود را از زن بر او از زوج رضیع و بر زوج
صاحب شیر هر دو مؤبد میشود مثل آنکه اول زوجه
صاحب شیر باشد و بعد از انطلاق گرفته باشد و
زوجه طفل رضیع بشود و او را شیر کامل بدهد
چون بالنسبه بر زوج مرتضع مادر و زوجه پدر
میشود و بالنسبه بر زوج صاحب شیر زن اولاد
می شود مورد دوم شیر دادن مرضعه
زوجه زوج خود را چه از شیر همان زوج باشد
یا از شیر غیر آن زوج پس اگر زوجه مدخوله شیر
کامل بدهد هوو خود را هر دوی ایشان بر آن زوج
حرام مؤبد میشوند اما مرضعه چون مادر زن آن
زوج میشود و اما مرتضعه چون دختر آن زوج میشود

کر صاحب شیر باشد یا ربیبه اغیشود که مدخوله الام است اگر از زوج صاحب شیر نباشد واگر زوجه غیر مدخوله شیر کامل بدهد هو وجهی خود را پس امر مرضعه بر آن زوج حرام مؤبد میشود چون مادر زنش میشود واما مرتضعه عقدش باطل میشود واز نو میتوان عقدش کرد چون ربیبه غیر مدخوله الامست که مادرش زوجه اولا له او بیرون رفته است پس عقد شوهر جایز است مورد سیم شیر دادن مرضعه است زوج یا زوجه اصول خود را پس اگر زنی شیر کامل بدهد زوج مادر یا زوج جده اشرا یا زوجه پدر یا زوجه جدش را انما دو جده مرضعه بر زوجه ایشان و از زوجه بزید و جده مرضعه حرام مؤبد میشود چون زوج مرتضع نواسه زوجه خودش میشود و زوجه مرتضعه نواسه زوج خودش میشود مورد چهارم شیر دادن مرضعه است زوج یا زوجه اصول زوج

خود را از شیر همان زوج پس اگر زنی شیر کامل بدهد زوجه
پدر شوهر شیرا یا زوج مادر شوهر شیرا از شیر همان شوهر
ان پس شوهر بر زوجه خود و اما مادر شوهر بر زوج خود
حرام مؤبد میشوند چون زوجه مرتضعه اولاد بواسطه آن
پس شوهر میشود که زوجش باشد و زوج مرتضع اولاد
بواسطه اما مادر شوهر میشود که زوجه اش باشد مؤبد پنجم
شیر دادن مرضعه است زوج یا زوجه فروع خود را پس اگر
زنی شیر کامل بدهد زوج یا زوجه فروع خود را پس آن
زوج و زوجه بر آن فروع حرام مؤبد میشوند چون زوج
و زوجه خواهر و برادر یا خواهر زاده و خاله یا برادر
زاده و عمه یکدیگر میشوند مثلا هرگاه دختر عمو و پسر
عمو صغیرتین را اولیشان عقد یکدیگر در آورند را اما
با انقطاع نمیتواند جده پس شیر کامل بدهد پسر یا دختر
را چون اگر دختر را شیر دهد اند دختر عمه زوج خودش
میشود و بر آن زوج حرام مؤبد میشود و اگر پسر را شیر دهد

ان پسر عموی زوجه خودش بر این زوج حرام مؤبد می
شود و همچنین نمیتواند جده مادری پسر شیر بدهد زوجه
این پسر را چون زوجه مرتضعه خاله زوج خود میشود
و نمیتواند جده مادری دختر شیر بدهد زوج این صبی را
زوج خالوی زوجه خود میشود الحاصل نمیتواند جده
مشترکه هیچیک از این دو طفل را شیر کامل بدهد و نمی
تواند جده مختصه زوج نواسه یا زوجه نواسه اش را
شیر کامل بدهد چنانچه ذکر شد مورد ششم شیر دادن
مرضعه است زوج یا زوجه فروع زوج خود را از
شیر همان زوج پس اگر زنی شیر کامل بدهد زوج یا
زوجه اولاد بلا واسطه یا مع الواسطه شوهرش را از شیر
همان شوهر که از زوج و از زوجه بر آن اولاد حرام مؤبد
میشوند چون زوج و زوجه خواهر و برادر یا خواهر
زاده و خاله یا برادر زاده و عمه یکدیگر میشوند مورد
هفتم شیر دادن مرضعه است زوج یا زوجه خواهر خود را

وزوج یا زوجهٔ حواشی اصول خود را پس اگر زنی شیر کامل
بدهد زوج یا زوجهٔ حواشی خود را یا زوج و زوجهٔ
حواشی اصول خود را از زوج و زوجه بر او حرام
مؤبد میشوند چون مرتضع و مرتضعه اولاد خواهر یا اولاد
برادر زوج یا زوجهٔ خود میشوند مؤکد هم شیر را
مرضعه است زوج یا زوجهٔ حواشی زوج و زوج زو
حواشی اصول زوج خود را از شیر همان زوج پس اگر
زنی شیر کامل بدهد زوج یا زوجهٔ حواشی زوج
خود را و زوج یا زوجهٔ حواشی اصول زوج خود را
از شیر همان زوج از زوج مرتضع و زوجهٔ مرتضعه
حواشی محرم و حرام مؤبد میشوند چون مرتضع و مرتضعه
اولاد نواسه برادر یا اولاد نواسه خواهر حواشی
میشوند مؤکد هم شیر را که مرضعه است بچهٔ داماد
خود را پس اگر مادر زن شیر کامل بدهد اولاد بلا
واسطهٔ داماد شیر دختر مرضعه بخانه انداماد حرام

مؤید میشود چه طفل رضیع از دختر مرضعه باشد یا
از زن دیگر ابدا اما در براکه پدر طفل مرتضع و مرتضعه فی
تواند اولاد مرضعه را نکاح نماید بدلیل لا ینکح ابو المرتضع
والمرتضعه فی اولاد المرضعه مؤکد دیگر شیر دادن مرضعه
است اولاد را مادر زوج خود را از شیر همین زوج
پس اگر زوجه پدر زن شیر کامل بدهد از شیر همین
شوهر اولاد را مادر را دختر از پدر زن بخانه را ماد
حرام مؤبد میشود چه آن طفل رضیع از آن دختر باشد
یا از هوویا و بدلیل لا ینکح ابو المرتضع والمرتضعه فی
اولاد صاحب اللبن وار نسا بو معلوم شد که اگر مرضعه
شیر کامل بدهد اولاد مع الواسطه را مادر خود را یا
را مادر شوهر را باز هم دختر از مرضعه بخانه ابدا ماد
حرام مؤبد میشود علی ما هو قوی چنانچه آقای صدر
میفرمودند و علی الاحوط چنانچه آقای آخوند فرمودند
ادام الله تعالی برکات وجوده ما بدانکه در این مورد

که گفتیم رضاع کامل باعث نشر حرمت وافساد نکاح ثابت
میشود اعم از انستکه نکاحش دوامی باشند یا انقطاعی
چنانچه در تنبیه ثانی امر اول ذکر شد و بدانکه در غیر این
موارد ده گانه رضاع کامل باعث نشر حرمت وافساد
عقد ثابتی نمیشود اصلاً پس شیر کامل دادن مرضعه
نواسه های پسری خودرا با نواسه های پسر شوهر
خودرا ضرر ندارد و باعث فساد نکاح ثابتی نمیشود
دون نواسه های دختری و زوج خودرا چنانچه
در مورد نهم و دهم ذکر شد وایضاً شیر کامل دادن
مرضعه برادر و خواهر و برادر زاده و خواهر زاده
خود یا شوهر خودرا عیب ندارد و باعث فساد نکاح
ثابتی نمیشود وایضاً شیر کامل دادن زن عمو و عمه
و خالو و خاله خود با عمو و عمه و خالو و خاله زوج
خودرا یا اولاد اینهارا ضرر ندارد و باعث فساد نکاح
ثابتی نمیشود خاتمه بدانکه اگر زن مزوجه مرضعه

خواسته باشد برادر شوهر خود یا شوهر خواهر خود
یا مرد اجنبی مثلاً بسبب رضاع کامل محرم و حرام بشود
در حالیکه طفل رضیع الضعیفه پسر باشد یا اگر
دختر باشد با مرد نرسد علاج محرمیت آنستکه آ
برادر شوهر یا آن شوهر خواهر مثلاً دختر مرتضعه آنرا
بعقد دوامی یا انقطاعی خود در آورد باذن ولیش
بعد آن زن برادر یا آن خواهر زن مثلاً از زوجه مرتضعه
شیر کامل بدهد آنوقت آن زن مرضعه برادر شوهر خود
یا شوهر خواهر خود مثلاً که زوج آن دختر مرتضعه باشد
محرم و حرام میشوند ابداً چونکه داماد و زنش میشوند والله
تعالم بحقایق الامور والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و کان اتمام
رسالة الشریفة فی شهر شعبان المعظم سنة ثلثمائة و خمس
و عشر بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها
الاف التسلیم و التحیة
علی ید اقل العباد محمد علی غفر له و لوالدیه انشاء الله تعالی

هو الله تعالی

رسالهٔ شریفه
دباغیه و صباغیه در
دار الخلافه طهران
صورت اتمام

سنه ۱۳۲۵

[illegible]

بعون الله وله الحمد

رساله شریفه مسائل متفرقه لازمه حج تألیف جناب
مستطاب عمدة العلماء الاعلام وکهف الفقهاء الکرام
مرجع الانام مروج الاحکام سرکار شریعتمدار عالی
آقای حاجی ملا هاشم خراسانی دامت برکاته
که بنظر انور اطهر حضرت حجة الاسلام والمسلمین برهان
الملة والدین آیة الله فی الارضین آقای آقا سید محمد کاظم یزدی
متع الله الاسلام بطول بقائه رسیده و حواشی چندی
مرقوم داشته باذن در عمل باو و مهر شریف موشح و
مزین داشتند بعد از تصحیح و دقت تمام در شهر طهران در
ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۶ بزیور طبع رسید امید که
ناظرین مؤلف و کاتب و ساعی را از دعای خیر
فراموش نفرمایند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم ثقتی

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله المعصومين واللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين اما بعد چنين گويد بندهٔ گنه كار شرمسار خاكسار از علماء محصلين و جان نثار وخدمتگذار اهل معرفت و يقين محمد هاشم بن محمد علی خراسانی كه چون برخوردم بفروع جميع از مسائل ومقدماتشان كه محل ابتلاء واحتياج برادران دينی است در اغلب رسالههای عمليهٔ علماء اعلام كثر الله امثالهم مختصر نموده و برنخوردم باحكام آنها خوش داشتم كه آن مسائل را در مختصر رساله جمع آوری نمايم شايد بنيت را خالص برسد بس برادران محتاج بطلب رحمت و آمرزش برايم و شادم نموده

درد و زجرا که هیچ مال و منالی بکار ناید و احفاد و
اولادی دردی دوا ننماید بفریاد رسد و دستگیر
گردد و در او یک مقدمه و پنج مقصد است اما مقدمه
در ذکر اخبار چندیست در فضیلت و ثواب حج از انجمله
مجلسی قدس سره نقل نموده در بحار از امالی بسند خود از
ذکریای مؤمن مشمعل که گفت سالی بیرون شدم بحج
پس مشرفیاب حضور اقدس امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام والصلوة شدم پس فرمود از کجا میائی
ای مشمعل عرض کردم فدایت گردم بحج مشرف شده بودم
پس فرمود ایا میدانی چه ثوابی مقرر شده است بجهة حاج
عرضه داشتم نمیدانم مگر انکه بیان نمائی پس فرمود
بدرستیکه چون بنده هفت مرتبه دور این خانه گردش نماید
و دو رکعت نماز ش را بجای اورد و سعی بین صفا و مروه
نماید نوشته خدا بتعالی بجهة او شش هزار حسنه و محو نماید
از او شش هزار سیئه و بلند کند بجهة او شش هزار درجه

وبر آورد بجهت او شش هزار حاجت دنیائی و ذخیره نماید
برای او آخرة همین اندازه پس عرض داشتم فدایت گردم
این خیلی است فرمودند هر آینه خبر دهم ترا بعملیکه ثوابش
بیش از این باشد عرض داشتم بفرمائید فرمودند هر آینه
بر آوردن حاجت برادر مؤمن افضل است از حج کردن و حج
کردن تا آنکه بده حجه رسانیدند و نیز در بحار از محاسن برقی
بسند خود نقل نموده از صانع که گفت وارد شدم در منی
بر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام حضرت باو فرمودند خیال
حج داری عرض داشتم بلی حضرت فرمودند آیا میدانی چه
مقرر شده برای حاجی عرض داشتم فرمودند هر که حج
حج کند و طواف خانه نماید و دو رکعت نماز گذارد نویسد
خدا تعالی و تبارک برای او هفتاد هزار حسنه و محو نماید
از او هفتاد هزار سیئة و قبول نماید شفاعت او را در هفتاد
هزار حاجت و نویسد برای او ثواب آزاد کردن هفتاد بندهٔ
که هر یک ده هزار درهم ارزش داشته باشند و نیز در بحار

آورده از قصص الانبیاء بسند خود از معویة بن عمار از
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود وقتیکه آدم از مراجعت
عرفات نمود ملائکه ملاقاتش نمودند ملائکه وعرضه داشتند
نیکو بجای آوردی حج خود را و بدان بتحقیق که ما زیارت این خانه
مینمودیم پیش از تو بدو هزار سال و در کتاب حج جوامع
روایت شده که زراره عرضه داشت خدمت حضرت
صادق علیه السلام که خدا مرا قربانت گرداند چهل سالست از
جنابت مسائل حج میپرسم و بیان میفرمائید فرمود ای زراره
خانه که دو هزار سال قبل از آدم ع زیارتش مینمایند
میخواهی در چهل سال مسائلش تمام شود در بحار نقل
نموده از محاسن که روایت شده که یک حجه مقبوله بهتر است
از دنیا و هر چه در او است نیز در بحار است از امالی بسند
خود از صادق آل محمد علیه و علیهم الصلوة والسلام که
فرمود خداوند عز و جل شانه حرم و قرق گاه دارد که مثل
و نظیر ندارند یکی کتابش که حکم و نور است دویم خانه او

که ثوابش داده قبله مردم که توجه بطرف کعبه کرد بود قبول شما باید بکری عزت و ذریه پیغمبر شما و نزد او است
از تفسیر عیاشی که روایت شده که نظر بکعبه عبادتست و نظر بپدر و مادر عبادتست و نظر در قرآن بدون خواندن
هم عبادتست و نظر بصورت عالم عبادتست و نظر بآل محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین عبادتست اما مقصد اول
در بیان معنی حج و وجوب آنست و در او پنج مسئله است
مسئله اول در معنی وی است بدانکه حج عبارتست از
عباداتی چند که در مشاعر و مواضع مخصوصه باید بجای آورد از اول احرام تا آخر اعمال حج مسئله دویم
بدانکه حج واجبست با اجتماع شرایطش که انشاء الله
خواهد آمد بر هر مرد و زنی در عمر یکمرتبه بحسب اصل
شرع مطاع که حجة الاسلام مینامند و از اینجا چنانچه در بعضی
اخبار رسیده که بنای اسلام بر پنج چیز است که یکی از آنها حج است
مسئله سیم بدانکه بعد از اجتماع شرایط حج واجب

فوری است که در سال اول وجوب باید بجای آورد اگر
خدای نکرده معصیت کرده و تأخیر انداخت سال دوم
باز واجب است که تأخیر نیندازد و بهمین منوال و اینکه
اگر استطاعت یافت ولی مقدماتی دارد که بدون آنها
ممکنش نمیشود حج باید آنها را تحصیل نماید که در
همان سال اول تمکن از حج پیدا نماید مسئله هرگاه
بدانکه اگر چند قافله حرکت نمایند و بتواند با قافله
اولی حرکت کند و نکرد و بعد تمکن از حرکت پیدا نکرد
ظاهر اینست که حج بر ذمه او مستقر شود نظیر نماز که
اگر در اول وقت مثلا بقدر نماز وقت داشت و نکرد
پس از آن نتوانست نماز کند قضا بر او لازم است و اگر
وثوق داشته باشد که قافله بعد حرکت میکنند و او
هم میتواند با او حرکت کند احوط عدم تأخیر است بلکه شاید
تأخیر حرام و معصیت است مسئله بجهر بدانکه گاهی
حج واجب میشود بقسم و نذر و عهد و اجیر دیگری شدن

و تأخیر آن از گناهان کبیره مهلکه است بلا شبهه

و فاسد کردن حج و غیر اینها مستحب است متصل
در عمره زبان شرایط وجوب حجة الاسلام است و آن
پنج چیز است اول کامل است یعنی بلوغ و عقل پس بر صغیر
و دیوانه واجب نیست اگرچه ذا زاد و صاحب ثروت باشند
اگرچه اگر حج کنند صحیح است پس هر چه را خود اینها بتوانند
بجای آورند از نیت و احرام و غیر اینها میکنند و هر چه را
ایشان نتوانند ولی اینها عوض ایشان میکنند مثلا لباس احرام
بر ایشان میپوشانند و خود عوض ایشان نیت میکنند و نماز
میکنند و ایشان را طواف میدهند و هر چه بر محرم حرام است
ایشان را از آن نگاه داری میکنند و اگر طواف نساء نکنند
یا ولی ایشان را طواف نساء ندهد حرام خواهد بود بر
ذکور ایشان اناث و بر اناث ایشان ذکور تا خود اینها یا
نایب ایشان طواف نساء نماید و مراد از ولی در اینمقام پدر
و جد پدری و وصی از دو است و بعضی گفته اند جد مادر
هم در اینمقام ولایت دارد و طفل محرم را باید ختنه کرده
باشد

احتیاطاً در عمره هم اذن لازم است (منه)

باشد دوم آزادی است پس کسیکه تمام یا بعضی از او در قید بندگی باشد حجة الاسلام بر او واجب نخواهد
بود کرچه مالک او اذن بدهد پس اگر اذن دهد کرچه صحیح است
ولی حجة الاسلام نخواهد بود و مجزی از او نیست مگر آنکه
ادراک کند وقوف مشعر را در حال آزادی علی اشکال
پس اگر بعد از حج بنده آزاد شود و سایر شرایط در او جمع شود
حجة الاسلام بر او واجب خواهد شد سیم تمکن از رفتن است
پس اگر محبوس باشد یا چندان پیر باشد یا دارای مرضی باشد
که نتواند برود یا محتاج بتند روی باشد باندازه که نتواند
تحمل نماید مگر بتعب و صدمهٔ فوق العاده یا دزد یا
دشمنی باشد که بجان یا مال یا عرض خود بترسد یا ظالمی
راه را منع کرده باشد یا قافله نباشد و نتواند تنها برود وجوب
حج از او ساقط است چهارم وسعت وقت است که اگر مستطیع
دارا شود در وقتی که ممکن نباشد خود را بحج برساند حج بر
او واجب نخواهد بود پنجم استطاعت مالی و دارا بودن است

که باید باندازهٔ مال سواری و آذوقهٔ راه و مؤنهٔ عیالش
دارا باشد اگر عیال داشته باشد بقدر رفتن و برگشتن
مگر آنکه عرفا محتاج ببرگشتن نباشد که اگر کمتر از این دارا
باشد مستطیع نیست و اگر حج نمود بعد از آن مستطیع شد
باید ثانیا حج کند یاکه شرطست هر کسی باندازهٔ خود سرمایهٔ
زندگانی بعد از آن هم داشته باشد که بعد از برگشتن بگدایی و
گدائی نیفتد مثل کسی که ملک و باغی دارد که سرمایه گذران
و اگر بفروشد بخوبی میتوان برود و برگردد و مؤنهٔ عیالش
هم بدهد لیکن بعد از مراجعت مایهٔ معاش ندارد و بفقر و
گدائی مبتلا میشود نباید بفروشد و نیز حج کند و مستطیع نیست
مقصد سیم در بیان بعضی از مسائل لازمه است مسئله
اول کسی که حج کند و این شرایط یا بعض از آنها را دارا نباشد
کفایت از حجة الاسلام نمیکند و بعد از جمع شدن شرایط
باید دو مرتبه حج کند بلی اگر شرط سوم را دارا نبود و حرکت
نمود و قبل از میقات رفع مانع شد و دارای شرط شده

[illegible]

حج نمود مجزی از حجة الاسلام است کرچه اصحاب قدس سرّهم
باطلاق فرمودند مجزی نیست دوّم اگر در راه دزد یا مانعی
باشد که از او بر جان یا مال یا عرض خود بترسد و راه دیگر
که بتوان از آن راه بحج رود باشد واجبست از آن راه برود کرچه
دورتر یا نزدیکتر باشد والّا حج از او ساقطست چه آنکه
عرفا مستطیع نیست و اگر ظالمی باشد که مال بدزدی نبرد
ولی راه ندهد مگر بمالی مثل صاحب تذکره و غیره چه در رفتن
چه در برگشتن اگر عرفا محتاج ببرگشتن باشد چه راه دریا
و چه صحرا پس اگر باندازه بخواهد که عرفا موجب ضرر و از تحمّل و
دادنش صدمه زیادی وارد بیاید بر او حج ساقط است والّا باید
بدهد و برود سیّم شرط نیست در وجوب حج بر زنان همراه
بودن محرمی و کفایت میکند مظنّه خودش بسلامتی خود و عرضش
مگر آنکه احتیاج باو داشته باشد و بی محرمی نتوان برود یا بر
خود یا عرضش برسد ولی بر مرد واجب نیست اجابتش نماید چه
شوهرش باشد یا غیر او پس اگر اجرتی بخواهد کرچه زیادتر از اجرة

ع
و هم چنین
اگر متمکّن شد
و قبل المیقات
غنی شد یا مال
کرد از آنجا
بقدر کفایت
هرچند از بلد
بقدر کفایت نبود
تمّ طاب ظلّه

عادی او

عرفی او باشد واجبست بدهد واگر نداشته باشد آن زن
استطاعت ندارد واگر زن شوهر نداشته باشد و نتوان بشوهر
حج کند وجوب شوهر کردن بر او مشکلست شوهر نمیتوان منع
کند عیال خود را از حج واجب اگر ادعا کند که بر خود یا عرضش
میترسیم وزن دعوی امنیت کند پس چنانچه شهید در دروس
فرموده عمل بشاهد حال نمایند یا اقامه بینه نمایند هرگاه
بینه داشته باشند واگر شاهد حال و بینه نباشد عمل بقول
زن باید نمود و حج مستحبی را بدون اذن شوهر نتوان کند و
زنیکه در عده رجعیه باشد حکم زوجه دارد بخلاف زنیکه بائن
باشد که حکم زوجه ندارد چهارم هر کسیکه حج بر او واجب باشد
باصل شرع اگر نابینا باشد و شبها ن بتوان حج کند نمیتوان
بنیابت دیگری حج کند یا حج مستحبی بجای آورد پنجم بدانکه
مراد از مال سواری و مصارف نفسکه آنچه لایق و مناسب شان
شخص باشد برای خود و کسانش که ناچار باید همراه ببرد یا از
عیالش بگذارد را باشد از خوراک و پوشاک و مال سواری و غیره

بتفاوت اشخاص بحسب حال و شان ششم بدانکه خانه و
اثاث و لوازم خانه و کنیز و غلام و رخوت و اسب و کتاب و سایر
چیزهائیکه از مستثنیات دین است هر کس بقدر حاجت و شان
خود داشته باشد اسباب استطاعه نمیشود و نباید بفروشد
بلکه ضیاع و عقار یا چیز دیگر یکه مایه معاش باشد نباید
بفروشد چنانچه گذشت بلی از هر یک از اینها اگر زیاد تر از
حاجت شان خود داشته باشد که بان زیادی بتواند حج
کند واجبست بفروشد یا اجاره دهد و حج کند مگر انکه کسی
نخرد و یا اجاره نکند مگر بکمتر از قیمت انها باندازه که اجحاف
باشد و ضرر فوق العاده کند و ممکن نباشد قرض کند باز
او تا وقت فروش رسد که در اینصورت ظاهرا واجب نباشد
فروش و مستطیع نیست هفتم بدانکه کسیکه مستثنیات
که ذکر شد نداشته باشد و بخواهد بخرد میتواند قیمت انها را
بجهة خود استثنا کند و اگر نخرد استثنا محل نظر است بلی اگر
حاجت بانها یا بعض انها داشته باشد و باجاره و امثال او

ع — اگر نداشتن انها از برای او حرج باشد [illegible] مدظله

دفع

رفع حاجتش بشود بی اشکال است استثنا وکنار کردن قیمت
ما یحتاجش و اگر رفع حاجت خود بکند مع ذلک بخواهد قیمت
انها را استثناء نماید مشکل است سوره ششم کسیکه مال
یا از وقف نداشته باشد باید خریداری نماید اگرچه بچندین
قیمه باشد مگر انکه مضر بحالش باشد هفتم اگر مال
بغصب برده باشند یا طلبی داشته باشد که بی وعده باشد
یا وعده او رسیده باشد که کفایه حج او کند و بتواند بیابد
باید گرفته و حج کند چه انکه مستطیع است بلکه اگر محتاج بحاکم
جور شود باید باو رجوع کند بشرط انکه رجوعش بحاکم سبب
سلطنت او نشود و اگر محتاج ببذل مالی باشد که بذلش اجحاف
بحال او نشود باید بذل کند و اگر هیچ وجه صحیحی نتوان بگیرد
مستطیع نیست ه هشتم کسیکه مالی دارد و دینی دارد و
مال او باندازه از دین زیادتر است که بان زیادی میتواند حج
کند مستطیع است اگر زیادی ندارد بان اندازه و وعده
دین رسیده باید اداء دینش نماید و مستطیع نیست مگر صاحب

یا در اجاره کردن زمین برای او حرج باشد ظلم ... حفظه

طلب

طلب مطالبه نداشته باشد بلی اگر وعده داشته باشد و
بتوان بعد از حج در وقت وعده دین را اداء کند مستطیع است
والا یعنی اگر حج نمود در وقت اداء عاجز میشود اقوی عدم
استطاعت و عدم وجوب حج است یازدهم کسیکه مالی باندازه
استطاعت دارد قبل از حرکت قافله میتواند ببخشد یا انفاق
اگر چه بجهت فرار از حج باشد و اگر وقت حرکت قافله رسید اگر چه قافله
اول باشد حرام است و اگر ببخشد حج بر ذمه او مستقر خواهد بود
دوازدهم کسیکه مالی باندازه استطاعت داشته باشد جایز است
صرف مال در زن گرفتن نماید هرگاه که در ترک نکاح بترسد
از حدوث مرضی یا از وقوع در حرامی که در اینحال نکاح مقدم است
و حج واجب نخواهد بود بجهت نفی حرج و ضرر سیزدهم کسیکه
سفری کند بجائی و در اثناء راه قبل از احرام گاه استطاعت
بجهت او حاصل گردید باندازه که بتواند از انجا حج کند و مراجعت
بوطن نماید اگر محتاج بمراجعت باشد عرفا و سایر شرایط را نیز
جمع باشد مستطیع است و باید حج کند اگر چه باندازه انکه از

۲
از
اداء دین
ع

ع
اگر ماندن
قافله نتواند
برود و الا اگر
نمیکن از رفتن
میتواند کما
مد ظله

وطن حج کند دارا نباشد چهاردهم کسی که مستطیع باشد
وسفری کند بنیت حج تا باحرام گاه ودر اثناء با از اغنیا زم
حج شود ومحرم گردد حجش صحیح وکفایت از حجة الاسلام میکند
پانزدهم مستطیع اگر متسکع یعنی بی مال سواری و زاد و قوت در بیتی
یا بمهمانی یا بنوکری دیگری حج کند صحیح وکفایت از حجة الاسلام
میکند واگر مستطیع نباشد و متسکع حج کند مکفی از حجة الاسلام
نخواهد بود چنانچه گذشت شانزدهم بکسی که بذل کند مال
سواری و قوت راه و نفقه عیالش را اگر عیال دار باشد حج بر
او واجب و مستطیع است و کفایت از حجة الاسلام مینماید چه
بگوید حج کن و بر من است مال سواری و مصارف راه رفتن و بر
گشتن و عیالت چه بگوید بذل میکنم برای استطاعت حج ترا
چه بگوید این مال برای تو که باندازه استطاعت حج بردار
و ما بقی بعیالت بده یعنی چه جور دیگر بگوید و چه ببخشد یا
اباحه نماید و چه عین مال سواری و زاد و قوت بدهد چه قیمة از را
بدهد چه دین داشته باشد یا نداشته باشد چه بعد از مرجعتم

مایه معاشی داشته باشد چه بنابر اشهر باید یقین اعتماد و وثوق
و اطمینان بحرفش داشته باشد که در حضر و سفر بعهده
و اگر شرط خدمت نماید قبول لازم نیست هرگاه حج بر کسی
شرایط حج برای او جمع شود و بحج نرود حج بر ذمه او مستقر
خواهد شد مگر آنکه بمیرد قبل از اینکه حاجیان اعمال
تمام نمایند یا مال او تلف شود که اگر بحج هم میرفت تلف
که معلوم شود در وقوع حج بر او واجب نشده بود اگر چه تلف مال
وقت برگشتن حجاج باشد چه آنکه خارج برگشتن هم جزو استطاعت
اما اگر تلف بواسطه تقصیر او باشد که اگر میرفت تلف نمی شد
باز حج بر ذمه او مستقر خواهد بود و هرگاه هم کسی که حج
بر او واجب شود حج نکند و بر ذمه او مستقر گردد باید هر
وقت بهر شکلی که متمکن شود حج کند اگر چه پیاده یا بحمالی
یا نوکری باشد مگر آنکه ذلت و خواری بر او باشد باندازه که
دفع جمیع تکالیف دیگر نکند تا بمیرد باید برایش نایب گرفت
اصلا تمکن از قضا پیدا نکرده یا متمکن شد و نکرده و حرج

مثل ساير ديون از اصل تركه بايد داد و اگر قرض دار باشد
و تركه وفا بتمام نكند بايد قسمت بر غرما شود هر اندازه كه
حج شود صرف او نمايند و از هر جا ممكن باشد نايب بگيرند
اگر چه از احرامگاه يا مكه معظمه باشد و اگر كمتر باشد به تنها
عمره وفا كند يا بتنها حج بهر كدام برسد صرف در او نمايند و
اگر علي السويه باشد حج و عمره مجزي خواهند بود هر كدام را بدهند
ضرر ندارد و اگر بقدر هيچكدام نباشد صرف در ساير قروض خويش
نمايند اگر زيادي ماند بوارث بورثه دهند نوزدهم اگر
كسي مستطيع شد و حج بر ذمه او مستقر شده باشد و مانعي دارد
مثل دشمن يا دزد يا غير او از آنچه گذشت كه نتواند برود و اميد
بر طرف شدن آن مانع را نداشته باشد بايد نايب بگيرد و روانه
كند پس از آن اگر رفع مانع شد كه خود بتواند حج كند واجب است
دو مرتبه خود برود و اگر نكرد قضا نمايد و اگر قضا نكرد بعد
از مردن از اصل تركه بايد حجه بدهند و اگر رفع آن مانع نشد
تا مرد نبايد حجه داد بجهة او و اگر مستقر نشده باشد بر ذمه او

حب
و اقوى
كفايت استيجار
از ميقات است
شرطا
مرظله

با اميد

یا امید دفع آن مانع دارد نایب گرفتن بر او واجب نیست ششم
حج بر کافر واجبست مثل مسلمان منتهی تا کافر است حج از او صحیح نیست
مثل سایر عبادات و چون مسلمان شود اگر استطاعت باقی باشد
بر او واجبست گزاردن و اگر مسلمانی حج کند پس از آن کافر شود پس از آن
توبه کند و مسلمان شود حج را بنا بر اعاده کند بنا بر اصح و اعاده
اگر مستبصر شود و حج را بموجب مذهب خود صحیحاً بجای آورده
مشهور بر آنند که اعاده واجب نیست بلی مستحبست و اگر بموجب
اخلال برکنی کرده باشد اعاده باید بکند و اگر بمذهب خود صحیح
بنا برده و اخلال نموده بموجب مذهب ما صحیح باشد مشکلست
و دیگر اگر حاجی بمیرد پس از آنکه محرم شده و داخل حرم
باشد حج و عمره هر دو از او ساقط و ذمه او از هر دو بری خواهد
بود هر چند همچنان نکرده باشد چه بنیابت دیگری باشد چه
خودش و چه باستطاعت باشد چه بنذر باشد و آنچه حج تمتع باشد
قران چه افراد و چه سال اول وجوب حج باشد بر او چه از سابق بر
مستقر شده باشد و چه محرم باشد چه محل شده باشد و بین حج

باشد چه در حرم باشد چه در حلّ مثل آنکه در عرفات بمیرد

بنابر مشهور بلکه وجوب قضای حج از بلد شخصی که حج بذمه

او بنمایند از اصل ترکه او خالی از قوه نیست پس احتیاط بان ترک

نشود ولی اقوی وجوب است از نزدیکترین میقاتگاهها بمکه معظمه

و احتیاط برای کبار ورثه اینست که ملاحظه نمایند فرق بین بلدی و میقاتی

و تفاوت را از نصیب خود بدهند اگرچه گفتیم وجوب از اقرب مواقیت

اقوی است در صورتیکه ممکن نباشد از بلد نایب گرفتن که مال الترکه سعه

نداشته باشد یا اجیر یافت نشود از هرجا ممکن است اجیر بگیرند اگرچه از

ادنی الحل باشد یا از خود مکه مشرفه و اگر مال سعه دارد و اجیر در

بلد یافت نمیشود واجبست از هرجا یافت شود اجیر بگیرند اگرچه از خود

یا جای دیگر باشد و مراد از بلد میت وطن اوست نه جائی که در آنجا مرده

اگرچه احوط اینستکه از هر کدام که دورتر است تا مکه معظمه از آنجا نایب بگیرند

و اگر از دوتا از وطن نایب گرفتن کفایه میکند ولی احوط در فرد بودن وطن است

و بنابر اینکه باید نایب از وطن و بلد گرفته شود و از میقات کفایه نکند

اگر وارث تخلف نمود از میقات گرفت کافی نیست و منوب عنه بری الذمه

میشود

ع
جائی است که
در آنجا مرده
نه وطن ...
عبا...
...

میشود منتهی به ارث میت بعد فوت او و ظاهر این است که زیاد بر مال الحج
میشود مثل آنکه کسی تبرعاً بجهة میت حج کند یا دینش را ابراء نماید که
وارث بهمان نقد مالک میشود و اگر میت مالی نداشته حج بر ولی او واجب
نیست اگر چه مستقر بوده است در ذمه میت و وصیت هم کرده باشد بلی مستحب
و سیم کسی که مالی باو منتقل شود بعقد خیاری مستطیع نمیشود
تا زمان خیار بگذرد و ملک لازم شود و اما کسیکه از خود نقل نموده ظاهر
اینست که مستطیع باشد بجهت خروج خیار چه آنکه این حق باشد از استطاعت عرفاً
در عرف عوض ندارد بیست و چهارم اگر کسی حج نمود با
سواری غصبی یا حرام که با ذوقه غصبی حجش صحیح و مبری ذمه است
مگر آنکه لباس حرام او غصبی باشد ولی مشغول الذمه آنچه غصب کرده هست
بیست و پنجم کسیکه یقین دارد که از راه کشتی مثلا سفر کند مبتلا
به نجس خوردن یا با متنجس نماز کردن میشود آن سفر بر او حرام است اگر نماز را
احتیاطاً باید جمع نماید و اگر راه حج منحصر بهمین طریق باشد حج ساقط نیست
و اگر احتمال بدهد تحصیل طهارت در آن سفر مباح است و نماز را قصر نماید گرچه
اتفاقاً مبتلا بنجاست شود و بر فرض ممکن از تحصیل طهارت با آب کشتی کردن

ازو دنیا یا اخروی کرو مثال این واجبست تخییر هست عهد اعتراف نیز داند و نسیه

در بیان شرطهای است که بنذر و عهد و قسم واجب شد او و در آن

و در او سه مسئله است شرط اول کمال عقل است پس نذر غیر بالغ

و دیوانه منعقد نمیشود چه عبادة نا بالغ اشرعیه اند چه تمرینی شرط

دویم حریة است پس نذر بنده بدون اذن مولایش صحیح نخواهد

بود و مثل اوست زوجه که بدون اذن شوهر نذرش منعقد نمیشود

و در نذر پسر بدون اذن پدر تامل است و اصح اینست که منعقد میشود

منتهی الامر نذر و قسم و عهد پسر را پدر منحل میتواند کند مسئله اول بنا برقول

کسیکه نذر حج کند و مقید بوقتی نکند بعضی فرموده اند میتواند ح

تاخیر بیندازد تا ظن بفوت کند خوب نذر لازم این است که جاین نیست

تاخیر بیندازد بکاهلی که بگویند تهاون و سستی کرده لیکن اگر مانعی رخ دهد

باید صبر کند تا رفع شود و نذرش باطل نمیشود و اگر با تمکن حج نکرد

باید بعد او نایب بگیرند از اصل ترکه که قضا کند و همچنین اگر

وقت معینی را نذر کرده باید خود قضا کند و کفاره دهد و اگر نکرده

نکرد تا مرد باید از اصل ترکه نایب بگیرند بعضی بلی اگر تا ... محبه

مانعی باشد بمثل مرض و غیره قضا ندارد نذر نفقه خودش و نذر از
مال غیر باید با سه کرد مسئله دویم اگر نذر حجة الاسلام
نمود و مستطیع بود یا مستطیع شد همان بر او واجب موکد است
به نذر و حج و اگر مستطیع نشد هیچ چیز بر او نیست و اگر غیر او را نذر
کرد در سال غیر حجة الاسلام یا آتی شد نذرش صحیح و منعقد است
و تداخل نمیکند پس اگر مستطیع باشد یا بشود در حج بر او واجب است
و حجة الاسلام را باید مقدم بدارد و اگر مستطیع نباشد و نشود
حج نذری بر او واجبست چه آنکه استطاعه در او شرط نیست و اگر
مستطیع باشد و غیر حجة الاسلام در سال حجة الاسلام نذر کند
لغو خواهد بود و منعقد نمیشود مگر آنکه نذر کند حج را اگر
استطاعه برطرف شد که اگر برطرف شود حج نذری بر او واجب میشود
مسئله سیم کسیکه نذر حج پیاده کند اگر معلوم باشد یا قرینه
که او نجا نظر داشته عمل بهمان باید بکند چه از بلدیکه در او
نذر کرده چه از وطن نذر کن چه از میقات چه از اول افعال حج
و اگر نباشد اظهر وجوب پیاده گی است از اول افعال حج تا آخرش

[illegible]

که در می

کرده حج عمره است و اگر ناچار از سواری شد و در سال آینده
نکرده سفر کند تا رفع مانع شود و اگر مأیوس است از رفع مانع
یا سال دیگر نذر کرده سوار شود و اقوی این است که هر مقدار
بتواند پیاده رود و چون ناچار شود سوار شود و اگر سوار
یا پیاده که ممکن باشد ایستادن احوط ایستادن است بجهت سوار
احوط است و بهتر است و اگر با تمکن از پیاده رفتن سوار شد حجه
صحیح است و مسقط واجب نیست باید قضا کند و در بعض صور
کفاره هم باید بدهد و فرق نمیکند چه نذر کرده باشد حج
پیاده را چه پیاده رفتن در حج را و چه معین باشد چه مطلق
چه تمام راه را سوار شود چه بعض راه را مفصل بحث در
بیان شرایط حج نیابتی است و آن سه چیز است در او همچه
مسئله اینست شرط اول کمال عقل است پس نیابت دیوانه
و نیز غیر ممیز صحیح نخواهد بود اما طفل ممیز بنا بر اینکه عبادات
شرعی باشد نیابتش هم صحیح است اما بنا بر اینکه محض تعلیم
تمرین است صحیح نخواهد بود چه آنکه در باره خودش حج

چه رسد بغیر شرط دوم ایمانست هم در نایب هم در منوب عنه پس نیابت کافر و غیر دوازده امامی از مؤمن و نیابت مؤمن از کافر و غیر دوازده امامی صحیح نیست مگر آنکه پسر مؤمن نیابت کند از پدرش که مخالف در مذهب باشد شرط سیم آنکه بر خود نایب حجی در آن سال واجب نباشد پس کسی که بر ذمه او حج واجب باشد نمیتوان نیابه کند چنانچه سابقا گفتیم مگر آنکه چنان عاجز باشد از حج خود که تکلیف بآن از او ساقط باشد در این صورت میتوان نیابه کند و اگر در اثنا خود قدرت بر اداء تکالیف حج خود رسید کند اجاره منفسخ نمیشود مثل آنکه در اثناء مستطیع شود بلکه اگر در این صورت استطاعه باقی نماند تا سال آینده در آن سال هم واجب نیست بر او حجة الاسلام و کسی که حج واجب بر ذمه او باشد حج مستحبی میتواند بکند که سابقا هم گذشت پس اگر مستحبی یا نیابتی بجای آورد باطل خواهد بود مسئله اول نیابه بنده باذن مولا برش جایز و صحیح است مسئله دوم جایز است نیابه کردن کسی که

عن
اشتراط
ایمان در منوب
عنه محل اشکال
نظر بما ظاهر

حج نکرده و صرورة است چه مرد باشد چه زن ثانی زن غیر صروره
مکروه است نیابتش چه از مرد چه از زن ثالث زن غیر صروره مثل
مرد است کراهتی هم ندارد نیابتش چه از مرد چه از زن مسئله
سوم هر امری که مستأجر بر نائب شرط نماید عمل باو لازمست
مثل راه معینی یا سال معینی یا چیز دیگر پس اگر اجیر تخلف کند
دو صورت دارد یکی آنکه نظر مستأجر و عقد اجاره بر عمل خاص است
که غیر او را نخواهد مثلاً در سال فلان یا از راه خشکی را
طالب است که حج در سال دیگر یا از راه دریا نمیخواهد دویم
آنکه اصل حج را میخواهد و میخواهد که در سال فلان یا از
راه فلان هم بجای آورده شود که هم اصل حج را طالب است و هم
آن خصوصیت را که اگر خصوصیت نشد باز حج را طالب است
پس بحسب قواعد شرعیه در فرض اول هیچ اجره نمیبرد و در صورت
دویم اجرتی که مقرر شده تقسیم و تقسیط میشود بین اصل حج
و بین شرطی که تخلف شده بمقدار استحقاق اصل حج را میبرد و تتمه را
مستحق نیست مسئله چهارم اگر کسی نمیتواند در یکسال برای

دو حج

در حج اجیر شود و اگر شد دومی باطل است مگر آنکه مستاجر دومی
بداند که این شخص اجیر دیگریست که در اینسال حج کند و تقیید
نکند که در اینسال این حج را کند که ظاهر صحت این نوع است و اگر
شرط مباشرة نباشد در یک کدام یا در هیچکدام در زمینه صحت
در هر صورت مسئلهٔ پنجم اگر کسی اجیر شود که در سال معینی
حج بجا آورد و مانعی رخ دهد مثل مرض و دشمن و چیزهای دیگر
که ذکر شد پس اگر اجیر شده که بالمباشرة حج را بکند در سال
فلانی که حج سال دیگر را نخواهند اجاره باطل میشود و اگر شرط
مباشرة نشده باید دیگری را وا نماید مگر آنکه هیچکس نتواند
برود و اگر در خصوص آن سال را امید داشته باشد و تقیید
نداشته باشد که اگر نشد در سال دیگر را هم طالب باشد مستاجر
اختیار فسخ دارد اگر بخواهد فسخ میکند و اگر نخواهد میگذارد که
اجیر در سال دیگر حج کند و اگر در اثنا مانع رخ بهمان اندازه که
از عملیکه برای اجیر شده بجای آورده بتفصیل و بیانیکه میاید مستحق
اجرة استحقاقی بهم میرسد و فرقی نیست بین آنکه قبل از احرام مانع

٢ شرط کرده باشد ولی ٤

ذبح دهد یا بعد از احرام و دخول حرم و مثل مردن نیست که بخود
حرم ذمهٔ نایب و منوب عنه بری گردد و از مال الاجاره چیزی بهد نشود
علی الاقوی مسئلهٔ ششم نایب در نیت باید تعیین کند منوب
عنه خود را با اسم یا رسم اگر چه باینجور باشد مثلا این عمل را بجا میاورم
نیابةً از آنکس که اجیر هستم بجهة او نیابت کنم اگر زیاده از یک حجه
بذمهٔ او نباشد از زیاده از یکنفر و بدانکه نیت در اینجا مثل سایر
عبادات همان داعی است که بر میانگیزاند شخص را برای کاری و لیکن مستحب است
برای نایب حج اسم منوب عنه را در هر جا که محتاج بنیت باشد بزبان
بیاورد چه در افعال حج و چه در افعال عمره مسئلهٔ هفتم
نایب نمیتواند عوض خود نایب بگیرد مگر آنکه در عقد اجاره قید کرده
باشد که میخواهد خود بجا آورد میخواهد دیگری را نایب بگیرد که اگر
مطلق واگذارند و این قید را نکنند باید خود بجا بیاورد یا آنکه
اذن بگیرد از صاحب اختیار شرعی که میتواند اذن بدهد مسئلهٔ هشتم
اگر کسی مدیون مرده باشد یا مالی از او بدستش آید بداند که
بر ذمهٔ آن مرده حج یا زکوة یا خمس یا دین دیگری باشد و بداند که

اگر بوده باشد کسان او رسانند مال را ادا و دین حج نایب کنند و ذمه
او را بری نمایند جایز نیست و مال را با ایشان بدهد بلکه واجب است
بیرون او را ادا کنند و اجره حج را از او بیرون کنند و صرف در
کند باذن حاکم شرع اگر نبود مگر آنکه ممکن نباشد که بحاکم بگوید
یا برسد از آنکه حاکم شرع مطلع شده قبض نماید در این صورت
خود صرف نماید مسئله نهم اگر اجره نایب کم کند از مصارف
بر مستاجر لازم نیست تتمه را بدهد مثل آنکه اگر زیاد بیاید
اجیر لازم نیست رد کند بلی در صورت اول مستحب است که مستاجر
بدهد چه آنکه مساعده و همراهی در خیر است و در صورت دوم مستحب
اجیر زیاد را رد نماید که نیت و خالص در حج شود و نظر باجرت هیچ
نداشته باشد مسئله دهم اگر نایب جنایتی کند یا حج را
فاسد کند کفاره او و حج سال آینده را خود باید بکند و ربطی
بمستاجر ندارد مثل قربانی که خود اجیر باید بکند مسئله
یازدهم آنکه بواسطه عذری نایب میتواند که در بعضی از
افعال حج نایب بگیرد مثل طواف و سعی و رمی جمرات و قربانی

ولی بعضی دیگر را نمیتواند چه با عذر چه بی عذر نایب بگیرد مثل احرام
و وقوف بعرفات و مشعر و بیتوته در منی **مسئله دوازدهم**
گفتیم که اگر حاجی یا نایب محرم شد و داخل حرم شد و مرد مجزی
از حج و مستحق تمام اجره است و اگر قبل از احرام یا قبل از دخول حرم مرد
مجزی از حج و مستحق تمام اجره نخواهد بود بدانکه اگر عقد اجاره
بر خصوص عمل حج باشد و نایب قبل از احرام بمیرد هیچ اجره نمیبرد
و اگر محرم شد و مرد بان اندازه از اجره را مستحق است و اگر عقد
اجاره بر طی کردن راه و عمل حج هر دو باشد بهر اندازه که از هر
کدام بجای آورده همان قدر مستحق اجره است و اگر عقد اجاره مطلق
باشد و قرینه بر تعیین هم نباشد کار مشکل میشود و بحسب قواعد
شرعیه که عمل مسلم محترم است باندازه که عمل نموده اگر چه همان
طی مسافت باشد اجره میبرد **مسئله سیزدهم** در استیجار حج و جهی
اگر اجیر بمیرد قبل از دخول حرم باید اجیر دیگری بگیرند بجهة عمل
پس اگر بعد از احرام بمیرد باید نایب از اول میقات گرفت و اگر قبل
از میقات بمیرد مبنی است همان تفصیل که در قول سابق بین با

ع
اگر اجیر ممنوع
شد بی تفریط از حج
ممنوع عنه و الا
مسئله محل اشکال
هر چند مشهور
فالمسئلة ... ق
ظاهر ظاهر ...

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

از میقات نایب باید گرفت یا از جائی که نایب مرده اگر ممکن باشد و
الا از هر جائی که ممکن است مسئلهٔ چهاردهم نیابت حج مستحبی
جایز است چه از مرده چه از زنده مسئلهٔ پانزدهم اگر کسی وصیت کند
باندازه معینی از مال که حج بجهت او بگیرند اگر واجب باشد و از اجرة المثل
زیادتر نباشد از اصل ترکه باید اخراج شود و اگر حج مستحب باشد
یا واجب باشد و بمقدار از اجرة المثل بیشتر باشد تمام زاید در حج مستحب
و زیادتی زاید در حج واجب از ثلث اخراج مینمایند و تتمه را از اصل ترکه
مسئلهٔ شانزدهم اگر کسی وصیت کند بحج و قیمت معین ننماید
باید اجرة المثل داد و اگر کسی کمتر بگیرد لازم است کمتر دهند اگر تمام
شرایط نیابت در او باشد بملاحظهٔ حال و رشد و لازم نیست زحمت
کشیدن بجهت پیدا کردن چنین کسی مسئلهٔ هفدهم اگر کسی وصیت
کند که شخص معینی یا غیر معین بمبلغ معینی یا غیر معین حج کند بجهت
او ترکه در صورتیکه حج واجب باشد و ثلث در صورتیکه حج مستحب باشد
کمتر از اجرة المثل باشد از هر جا که ممکن است نائب بگیرند اگر چه از
ادنی الحل باشد یا مکه معظمه زیدت شرفا و تعظیما و اگر باندازه حج

ع
حج میقاتی
[illegible]

بهیچ وجه

بهیچوجه نباشد چه حج واجب چه مستحب ثلث ترکه را در وصایا
بترتیب صرف نماید باقی مال از ورثه است مسئله هجدهم
اگر کسی وصیت بامور چند کند باید واجب تقدیم نمود و اگر
تمام آنها واجب باشد مثل حج وزکوة وخمس اگر ترکه وفا نماید
باید عمل بتمام آنها شود واگر ترکه کمتر باشد قسمت میشود بین
تمام آنها هر کدام بقدر حصه که باو
میرسد باید در او صرف
شود

تمام شد رساله شریفه مسائل متفرقه لازمه حج
بید اقل الکتاب العبد الاثم الفانی الجانی الحاج
میرزا عبدالله الحائری الطهرانی غفر له
بتاریخ جمعه غره ربیع الاول
۱۳۲۶
سنه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

درکتاب [illegible] مرحوم حاجی [illegible] علیه [illegible] است که این کتاب [illegible] در دست [illegible]

[illegible] و [illegible]

روز [illegible] صباح و دعای [illegible] حضرت [illegible] که [illegible]

یاد [illegible] حضرت [illegible] اگر [illegible] آن که [illegible] و اگر [illegible]

از [illegible] که در [illegible] حضرت [illegible] آ

و جمع المؤمنین و علما [illegible] شهدا [illegible]

[illegible] شنبه [illegible] شهر [illegible] العظیم الحرام

۱۳۳۰

حرره [illegible] العبد [illegible] الحسینی [illegible]